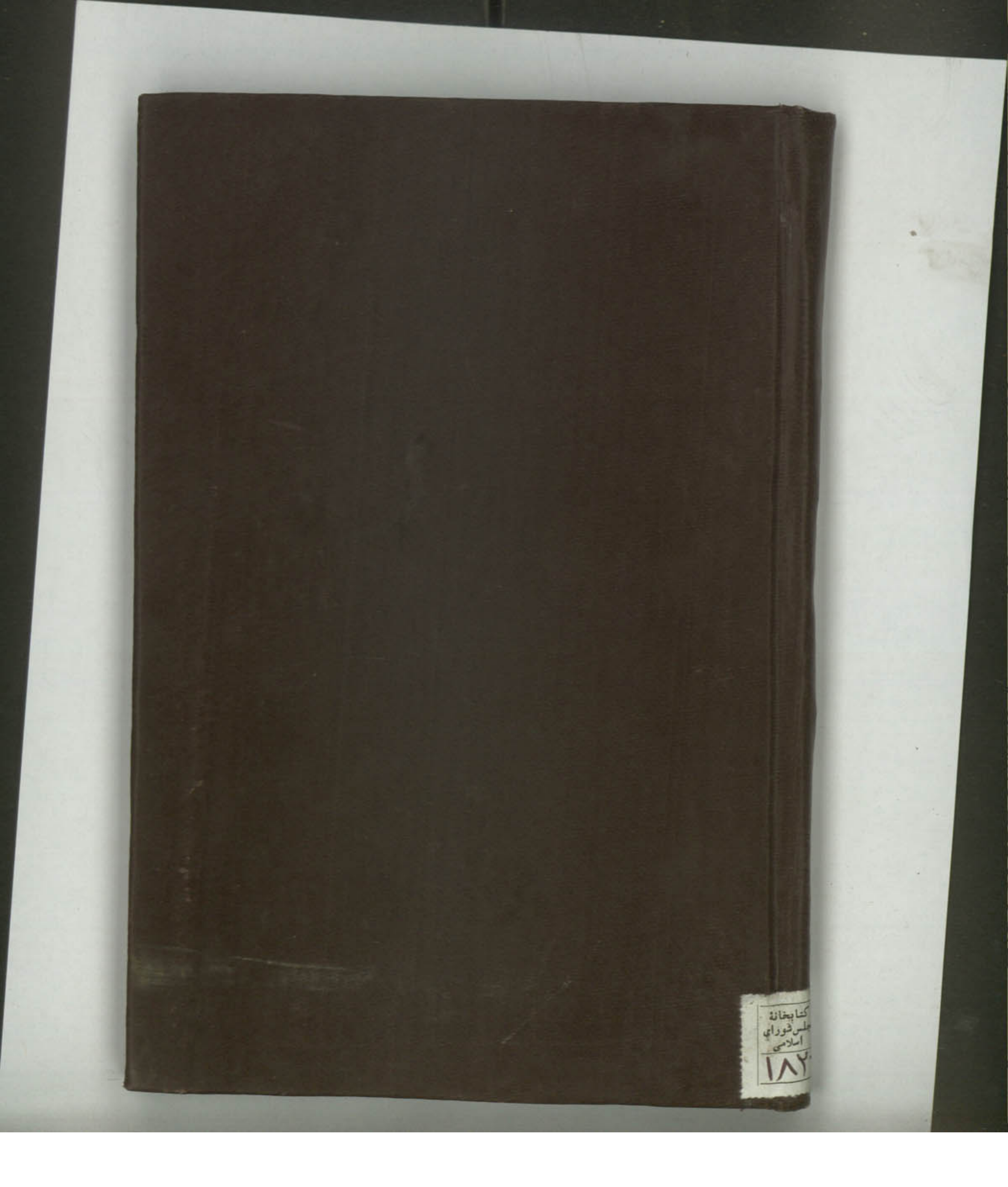

كتابخانة
جلس شوراي
اسلامي
۱۸۲

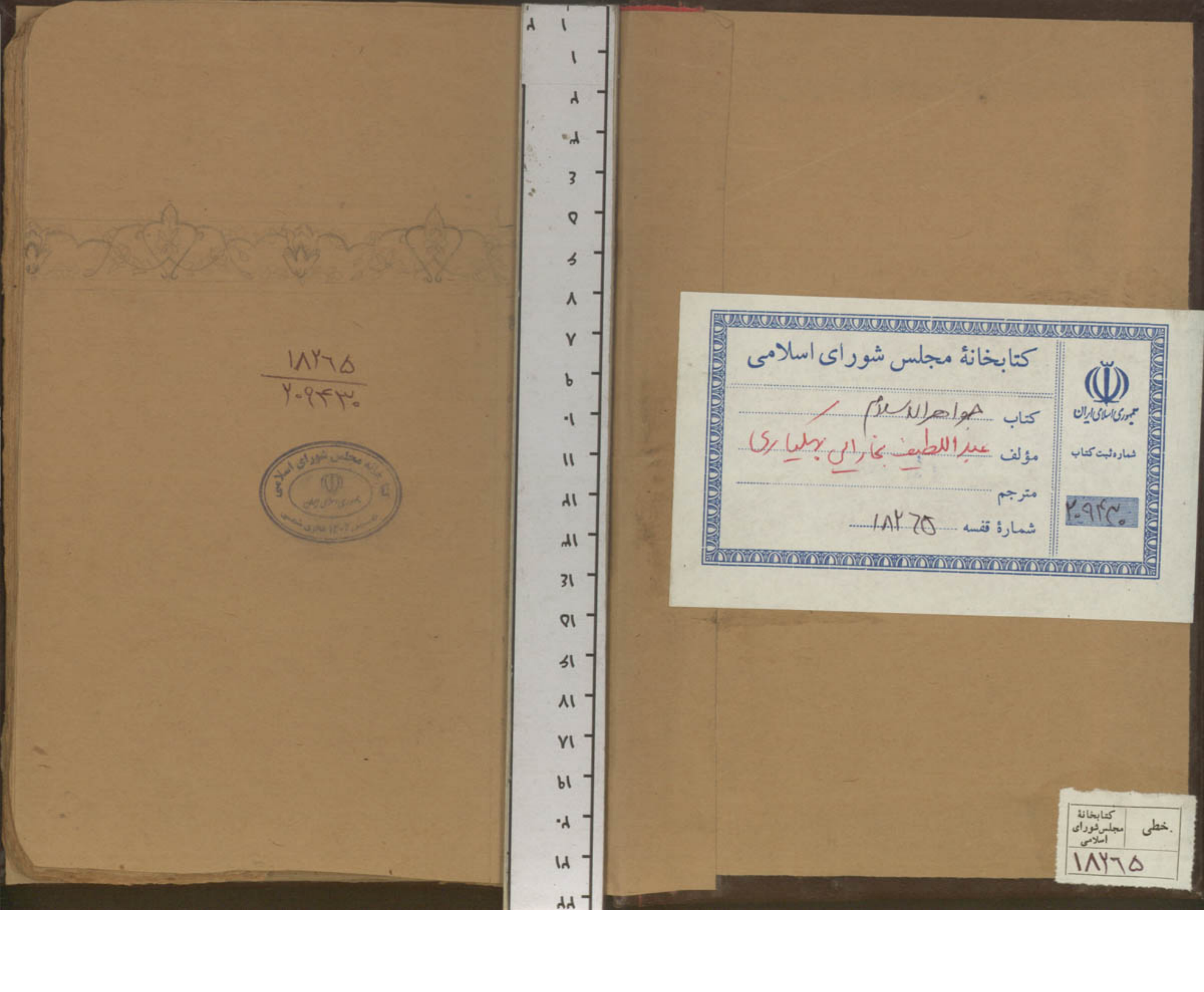
۱۸۲۶۵
۲۰۹۴۳

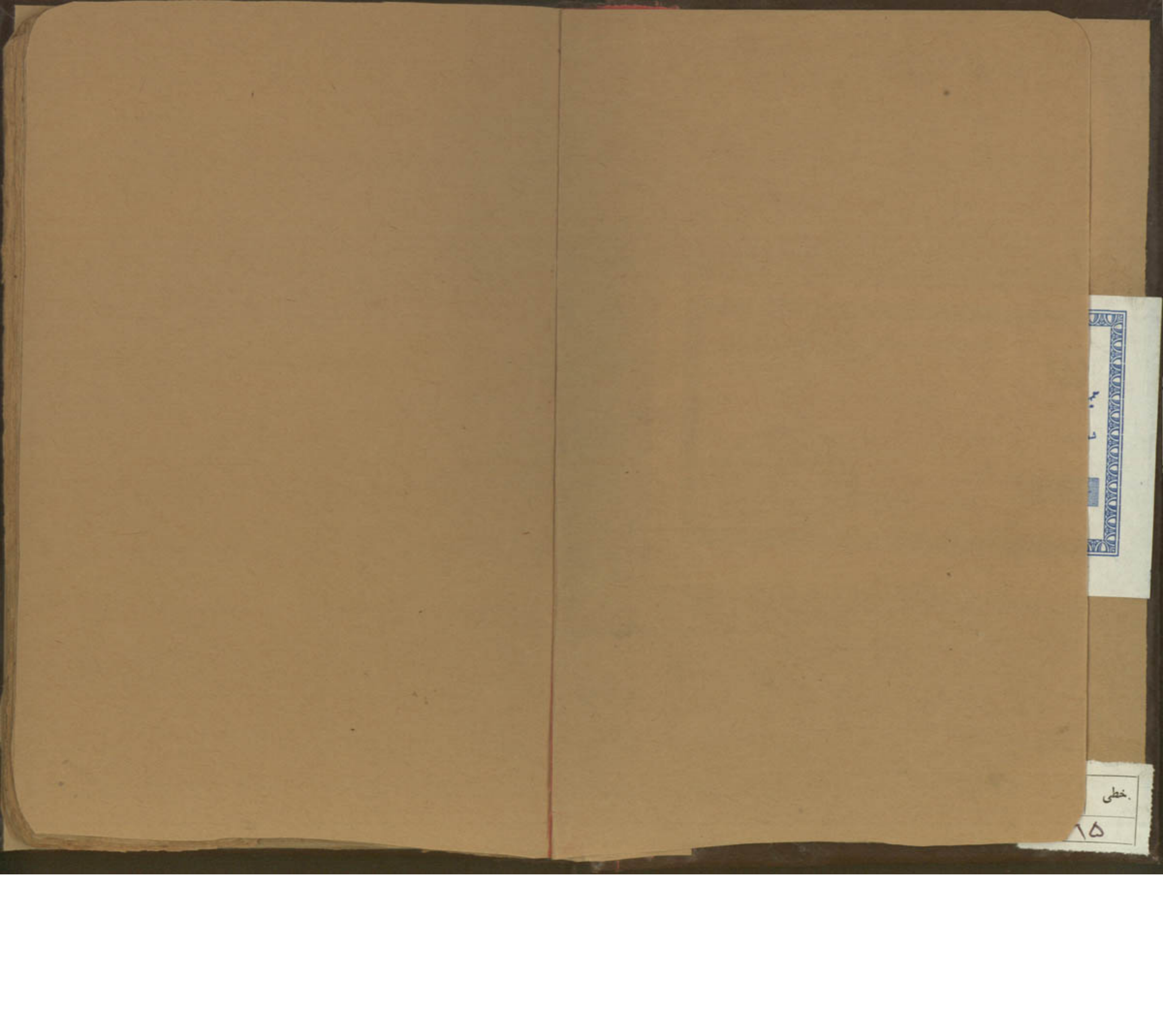
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۴۳

کتاب جواهر الاسلام
مؤلف عبداللطیف بخارایی بهلیاری
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۶۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۲۶۵


18265
20943
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جواهر الاسلام
مؤلف عبداللطیف بخارایی بهکیاری
مترجم
شمارهٔ قفسه 18265
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
20943
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
18265





بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام على رسوله محمد و
عترته واصحابه اجمعين اما بعد میگوید بنده نحیف **سید عبد اللطیف**
چند کلمات حقائق ابرار و دقائق اسرار به التماس مریدان برخوردار
و ملازمان نیکوکاران از آداب ظاهری و باطنی طریقت وارد شده
و امید واثق دارم که ایشان را توفیق عمل عطا نماید و این رساله
را **جواهر الاسلام** نام کرده الله تعالی قبول گرداند بحرمة
سید الابرار حبیب مختار و آله الامجاد و اصحابه الاخیار چونکه از ارام
و صحبت

و صحبت [illegible] چونکه از کرم عمیم خویش قصد عظیم اندیشند عبارت
[illegible] را بصحبت می پردازند جزاهم الله تعالی فی الدارین
خیرا **باب اول** در بیان تحصیل کردن علم ظاهری و مرید شدن در
علم باطنی **باب دوم** در بیان صلوة مجازی و حقیقی و صوم مجازی
و حقیقی و حج مجازی و حقیقی **باب سوم** در بیان مذهب مجازی
و حقیقی **باب چهارم** در بیان صحبت ورزیدن و در فقر حقیقی کوشیدن
و از مسافرت باز ماندن **باب پنجم** در بیان عشق و فضیلت سالک
مجذوب بر مجذوب فقط و سخاوت کردن دل و جان در راه
و شناختن مرشد و ولی کامل و گفته وی قبول و عمل کردن
و رابطه با او داشتن **باب ششم** در بیان بیعت کردن و موی
سر ستدن و شجره و کلاه دادن و تلقین اسم ذات کردن
باب هفتم در بیان ذکر و فکر و مراقبه بودن و اربعین نشستن
و از خلق عزلت گرفتن **باب هشتم** در بیان سماع و رقص کردن
و جواز او گویند **باب نهم** تجرید و تفرید و توکل کردن و بیان
[illegible] خواجگان چشت قدس الله سره العزیز و ما توفیقی الا بالله
باب اول در بیان تحصیل علم ظاهر و مرید شدن **بدانکه** اسعدک

رساله جواهر الاسلام [illegible]

الله تعالی فی الدارین که علم خواندن فرض است کما [illegible] صلی
الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة یعنی طلب کردن
علم فرض است بر همه مسلمانان از مردان وزنان تا حقیقت کلام
الله وکلام رسول الله را بدانند وغرض از خلقت خود بفهمند ودر
لغزش پای نشوند ودر قعر غوطه نخورند یعنی حلال وحرام ومباح
وسنت وفرض وواجب ومستحب ونوافل همه را امتیاز کردن توانند
ومرتبه ولی ونبی بشناسد واقوال وافعال شریعت را فرق کردن
معلوم کنند ولهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب علم بسیار
مبالغه فرموده‌اند چنانچه حدیث نبی علیه السلام است اطلبوا العلم ولو کان
بالصین یعنی طلب کنید علم شریعت را که شامل است علم طریقت
وحقیقت را اگرچه در ولایت چین یا صین باشد یعنی از خواندن
علم خود را معاف ندارید هر چند که در ولایت شما نباشد وجای
دیگر باشد ای عزیز البته باید آدمی را که علم طلب کند وبخواند
تا خدای تعالی را ورسول خدای را بشناسد وبداند ای عزیز
علم عجب شیء شریف است چنانکه گفته‌اند العلم حسن والجهل
قبیح ای عزیز آدمی بی علم چیزی نیست بلکه از جمله

حیوان

حیوان ناطق خارج است اگرچه بصورت آدمی است الغرض
آدمی را لازم است که پارهٔ تحصیل علم داشته باشد خصوصاً که
سالک را واجب است اقل مرتبه آنست که چیزی خواندن ونوشتن
بداند وعلم تصوف را فهم کردن تواند تا اصطلاحات صوفیان را
معلوم شود وامتیاز میان حالت رحمانی وشیطانی نماید وبسیار
تحصیل علوم دیگر ضایع کردن عمر است بلکه حاصل کردن علم بسیار
غایت تکبر وجرم است ای عزیز بسیار علم هم نخوانی که تا بکمال جهل
نرساند چنانکه اکثر مردم تمام عمر خود را در پی معاملات یعنی در علم ظاهری
گذرانند وهیچ بوی معرفت حق نبردند وهمیشه در پی الجاهل جهل ودرس
ماندند وکتاب وخوی را جمع کردند وتاج فرعونی را بر سر نهادند وجبه
قارونی در پوشیدند وخود را ظن العلماء ورثة الانبیاء می‌شمارند حقا نه
چنین است بلکه الشان خرانند یعنی عقل ندارند لا یعقلون اند کما قال

قوله تعالی مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا چرا که
ارث شی متروک میت را گویند و متروک النبی علیه السلام تفاسیر
و احادیث و روایات بود که در میان کاغذ و سیاهی است آنرا می نویسند و با یکدیگر
بحث میکنند بلکه ارث رسول الله علیه السلام محبت الهی در ایام و لیالی و ذکر
و فکر او بود و دایم الحال عند الوصال با سینه دل بذکر اسم ذات حق سبحانه و تعالی
لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً دواماً کلاً و نشراً بیاناً و لقطاً تا پیوسته بعلم لدنی
جلوه میداد و حجابها از علم ناسوت تا لاهوت از نظر ان اشخاص برداشته
بود پس این احوال اشخاص بعد از رسول علیه السلام مر اولیاء کبار را
و مر عاشقان حضرت پروردگار را و وصلان حق تعالی است که همیشه
در پاس سینه دل به اسم ذات حق تعالی دایم الحال عند الوصال قیاماً و قعوداً
پیوسته بمحبت حق تعالی می باشند و رموزات کشف و کرامات سر الله بها
در عمل آرند کما قال الله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا عشق ربانی بدیشان ظاهر گردد حقیقت

معانی

معانی تفاسیر و احادیث پس ایشان اظهار نموده است و علم الیقین ایشان را عین
الیقین و حق الیقین شده است و نبی علیه السلام در شان ایشان وارث الانبیاء ایشان
باشند و علماء ربانی ایشان هستند آنکسانی که تفسیر و حدیث پس ایشان اظهار نموده است
و علم الیقین ایشان را عین الیقین و حق الیقین شده است و نبی علیه السلام در شان
ایشان هستند آنکسانی که تفسیر و حدیث و روایات چند یاد گرفته و زبان آراسته اند و ابدا
در بیان بحث و مجادله و غصه و مفاخره اند مانده و خط بهمین کاغذ و سیاهی برده اند و موی
خود را در میان سفید کرده اند و کسی علم و مجادله ندارند و مباحثه و مجادله نزد ایشان فاضل
نیست و در ظن فاسد ایشان از منزل علم بالاتر دیگر منازل نیست کما قال النبی صلی الله علیه و سلم
العلم حجاب الاکبر العلم مقبول العلم غیر مقبول العلم طاعة العلم معصیة العلم نور العلم نار از اینجا
است یعنی میان ایشان و میان حق همین علم حجاب اکبر شده است که بمعرفت باز داشته
است چونکه بعضی بخود منطق و معانی و کلام و حل مشکلات است اینها عمر خود صرف کرده اند
و بعضی بعلم تفسیر احادیث و روایات و اصول و فقه و بعضی بعلم حکمت و نجوم و تکسیر و تواریخ و
بعضی بعلم قافیه شعر و ابیات و معانی و مضمار و بعضی بعلم اسمات و کیمیا ای و دعوت اسمار
تمامی عمر خود را گذرانیده اند و بر خود حیف و ستم برده اند بجذبه اصلاح باطنی معرفت حق نه پیوستند
و از خدای دور مانده اند بشنو ای عالم دانا تو درین علم غروری نزدیک
بمعبودی بلکه تو دوری تا دل نکند الفت توحید خداوند حق را نتوان یافت درین
کنز فتوری ما لا بد را اگر خوانی و نهایت منزل بر همین علم مداری یعنی از مسائل

ای عزیز

درگذر و کشتی وجود در دریای معرفت انداز بشرط همراه ملاح تا بجای برسی که انجا نجات حاصل
واز هلاکت کردن تو قلمونی ازاد شوی سزاوار آنست که بعد از تحصیل علم مرید کسی شوی
که او دستگیر تو شود و راه حق ترا نماید و بطفیل او در مقصود برای تو کشاده شود و هر کاری
که ترا پیش آید از امداد و توجه او بر آید و اگر بمیری از عذاب قبر بشفاعت او حق تعالی بر تو عفو نماید
چنانکه فقیر در ملفوظ حضرت قطب الاقطاب قطب العالم خواجه قطب الدین دهلوی اوشی د
کمیل الباب چشتی نوشته دیدیم چنین نوشته بودند که شخص مرید خواجه عثمان هارونی بود
او همسایه حضرت پیر دستگیر خواجه معین الدین حسن سنجری چشتی ساکن بعد از چند گاه این
شخص وفات یافت مردمان جنازه او را برداشته بطرف صحرا روان کردند حضرت پیر دستگیر
خواجه معین الدین حسن سنجری چشتی فرمودند که من و این مرد مرید خواجه عثمان هارونی
هستیم پس بهتر آنست که ما هم دنبال جنازه او همراه مردم روان شویم تا داخل ثواب
شویم پس حضرت خواجه نیز دنبال جنازه او راهی شدند فقیر قطب الدین اوشی
چشتی نیز همراه بودند چون آن شخص در صحرا دفن کردند و خلق باز گشتند حضرت
پیر دستگیر نزدیک قبر او تا دیر ایستاده بود و در مراقبه شد اول رنگ روی او زرد شد
بعد از ساعتی رنگ مبارک او سرخ شد ولفظ الحمد لله از زبان مبارک او بر آمد
و خوشحال شده روان شد فقیر قطب الدین اوشی چشتی در تغیر رنگ روی آن
مبارک متحیر بودیم بحضرت پیر دستگیر سوال کردیم که یا حضرت این چه سر بود که تمامی
خلق بعد از دفن او باز گشتند و حضرت خود ایستاده در مراقبه شدند اول رنگ روی

مبارک

مبارک زرد شده بود بعده سرخ گشت و از زبان مبارک لفظ الحمد لله بر آمد حضرت پیر
دستگیر فرمودند چنین که برادرم قطب الدین این شخص را دفن کردند و همه خلق باز گشتند
بعده این در خاطرم گذشت که این شخص و ما هم مرید یک پیر بودیم جز این کس را بگیریم که
چه حالت بر وی میگذرد چون در مراقبه شدیم چه بینم که فرشتگان عذاب برای این شخص
نازل شدند و در قبر او آمدند و میخواستند که عذاب بکنند حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی
حاضر آمدند و مانع عذاب او شدند و فرمودند مر فرشتگان را که شما باز گشته بدرگاه حق بروید
و عرض کنید که این شخص مرید خواجه عثمان هارونی است و از برای شفاعت مرید خود آمده
است و از عذاب این شخص منع میفرمایند فرشتگان بر حکم ایشان برفتند بعد از ساعتی
برگشته آمدند و از درگاه حق چنین آوردند که بگویند بخواجه عثمان هارونی که ای
اگرچه مرید تو بود اما بر خلاف حکم تو بود پس این کس را چه شفاعت میکنی حضرت عثمان
هارونی گفت که یا الهی اگرچه بر خلاف حکم من بود اما خود را بسلسله من بسته بود و
دست خود بر دست من نهاده بود از آن شرم شفاعت اینکس آمدیم بعد از آن آواز از
درگاه حق آمد که خوش باش ما هم شرم خواجه عثمان هارونی بخشیدیم فرشتگان از عذاب
او باز ماندند بعده ای برادرم قطب الدین چون اول مرتبه که حکم بعذاب این شخص بود
رنگ روی من زرد گشت و چون حضرت خواجه عثمان هارونی شفاعت کردند بطفیل
ایشان حکم بمغفرت اینکس شد رنگ من سرخ شد و بر حال خود آمد و لفظ الحمد

بعد از زبان من برآید که یار در مرید پیر من بود حق تعالی او را بخشید و از عذاب قبر خلاصی یافت
پیر دستگیر حضرت خواجه معین الدین چشتی بعد از اتمام این کلام چشم مبارک خود را پر آب کرده
فرمودند که خود را بابلیه کسی که نیکوکاری باشد بستن نیکو کار است تا آنوقت در حیات
و بعد ممات مدد فرمایند و از توجه امداد وی خوش حال نمایند   باید که مرید کسی
شوی که او بجذبه اصلاح باطنی لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً پیوسته باشد و صاحب عشق و درد
و سوز بود و سلسله پیران معرفت نیز داشته باشد که بعظمت ایشان فتح شود و راه
و راه مقصود از توجه ایشان منکشف آید   شیخی اگر صاحب سجاده باشد و دانشمند و کامل
و حافظ و زاهد بود و سلسله پیران نیز دارد اما شعله آتش عشق الهی در دل او نبود و جگر بریان
و چشم درفشان ندارد یعنی سوز عشق الهی در دل او نبود و بجذبه اصلاح باطنی بتربیت
مرشد کامل پیوسته نباشد و بامقامات حفظ قلوب دایم الحال عند الوصال قیاماً و قعوداً
نرسیده باشد پس این چنین شخص مرید شدن درست نیست   ما را از مرید درد خوان می باید
نی حافظ قرآن می باید   صاحب دردی و سوخته جانی می باید   نی حافظ قرآن می باید

در بیان صلوة مجازی و صلوة حقیقی   صلوة مجازی آنست که بوقت
نماز با قیام و قعود و رکوع و سجود چنانکه خلایق و عوام الناس در مساجد جمع شده ادا میکنند
و نماز جمعه و عیدین و نوافل از عبادات مشغول اند بجهت ظاهر در شناسای اسلام برپا
میدارند و میگذارند و نماز حقیقی در افهام خلایق از عوام الناس مشکلست بجز از اولیا و
کبار و عاشقان حضرت ذکار و د و اصلان حق ادا کردن نمیتوانند و صوم نیز بر دو نوع است

ای عزیز
ای عزیز
ای عزیز

صوم

صوم مجازی و صوم حقیقی   صوم مجازی آنست که چنانکه مردم عوام الناس از صبح تا شام بنیت روزه فرض
یا نوافل از اکل و شرب و جماع امساک میکنند و بعضی روزه طی میدارند یعنی تا سه روز و سه شب مقدار
یکدم آبی نوشند و زیاده هیچ نمیخورند و صایم الدهر می باشند اما ازین روزه مجازی و
صلوة مجازی هیچ اثر معرفت حق تعالی حاصل نمیشود و اگرچه بظاهر روشنای اسلام اما
در شناخت حق این عبادات ظاهری ناتمام است   جذبه اصلاح باطنی لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً
نور ز دل بمعرفت پیوسته نگردد اما صوم حقیقی نیز در افهام عوام الناس مشکلست بجز از اولیا کبار و
عاشقان حضرت ذکار و د و اصلان حق فهم کردن نتوانند و حج نیز بر دو نوع است حج مجازی و
حج حقیقی   حج مجازی آنست چنانکه مردم از عوام الناس در زمین مکه از هر جانب میآیند و احرام حج
بندند و طواف کعبه سنگی و سعی بین المروة والصفا میکنند و جامه که غیر مخیط باشد می پوشند و کلی
معنیست که از صبح تا شام در یکجا می باشند بعده حلق میشوند و بعضی موی را قصر میکنند و چند سنگ خاره
در یکجای با سر تراشیده معین می اندازند   از طواف کعبه حقیقی غافل اند و کعبه حقیقی را نمی
شناسند چنانکه نبی علیه السلام فرموده است قلب المؤمن کعبة الله و بیت الحقیقی   بدانکه
شرط نیست که از طواف کعبه حقیقی غافل شوی و کعبه سنگی را از دیار بعیده توجه فرمای چنانکه بعضی
مردم برای حج مجازی در راه خشک و هلاکت ریگستان و تشنگی و مانده کشیده میروند و بعضی براه
دریای پر جهاز سوار شده و هلاکت تشنگی و آفتاب در دست کرده و هشت ماه در دریا و غرق شده
می برند و محنتهای بسیار و مشقتهای بیشمار میکشند   ای قوم بحج رفته کجائید کجائید
معشوق همینجاست بیائید بیائید   معشوق تو همسایه دیوار بدیوار   در بادیه سرگشته شما
در چه هوائید هوائید   ده بار ازین خانه برین بام برائید   این خانه لطیفست نشانهاش
یکبار ازین خانه

[illegible]

بصیقل بزدایند   من مناسبت اصحاب خانه اشنا شنوی و بخانه او درگو بس خوب بنمایی که اظهار
کردن رستگاری است لیسی باید که اولا اصحاب خانه آشنایی بکنی بعد از ان درخانه او بصورت مهمان درآئی
از زبان عزیز بنمایی و در چار چار شنوی که بخت آشنایی است   میان بنده و مولی تعالی هیچ آشنایی
جز از تربیت مرشد کامل بر جذب باصلاح باطنی عبادات خفیات حفظ قلوب لبیگه و نهارا اقتباسا
وقعودا در جمیع احوال بودن بیوسته لعشق و محبت الهی حاصل نمیشود   من صلوة حقیقی
وصوم حقیقی حاصل این عبادات خفیات خاصه اولیا است که بار است از عاشقان حضرت و واصلان
حضرت حق که همیشه در استغراق و سکر و محبت الهی بوده اند و خود را در جمال لایزال او محو کرده اند و
ازین عالم محو در گذشته اند چنانچه حضرت غوث الثقلین والاولیاء برهان الاصفیاء
سلطان الوقت شاه محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی و حضرت خواجه بایزید بسطامی و
حضرت خواجه قطب الدین چشتی دهلوی اوشی و حضرت شیخ فرید شکر گنج و حضرت خواجه
نظام الدین اولیاء احمد محمد بدوانی و حضرت شیخ سراج الدین عثمان احمد صابر و حضرت
شیخ نصیر الدین ابو یوسف احمد ابدال چراغ دهلی و حضرت خواجه عبید الله احرار و حضرت
شاه بدیع الدین ملقب شاه مدار و حضرت شیخ نور قطب عالم و حضرت سید جلال البخاری
مخدوم عالم و حضرت شیخ فخر الدین ساری و حضرت شیخ علاؤ الدین ابو عمر اسعد لهانوری
و حضرت شیخ شاه مبارک و حضرت شیخ علاؤ الدین مجذوب تابانی که نا در العصر اند
انقیاء الله بقاء الله دهور و مرور شهور و اکابر دیگر تعداد کرامات   نرا
حضرت نعت و مناقب ایشان را قبولی   مع

چون

چون تاج الاولیاء و خاتم الانبیاء محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شب معراج
شد پس چندین هزار سخن حق سبحانه تعالی با رسول الله صلی الله علیه و سلم با حبیب خود گفت و بخلائق
و عوام الناس گفتن فرمود و چندین هزار سخن با رسول خود گفت و منع فرمود که میان
امتان خود افشا نخواهی کرد که عوام الناس فهم نتوانند رسید ملک السمع بس رسانی تو
استوار این سخنها را و چنانچه ای محمد هر که امر تو کنند و در علم او قاصر بنوعی چنانکه بعد از تو ای محمد
صلی الله علیه و سلم درمیان امتان تو اولیاء کبار خواهند شد و ایشان صلوة و صوم
حقیقی بجای خواهند آورد ای محمد صلی الله علیه و سلم نصیب از اولیاء کبار و امتان دیگر تو مرا
درمیان نمی بینید و درمیان نمی آرند و خود را بوجود قایم میدانند ای محمد صلی الله علیه و سلم
ایشان قایم از ذات من اند و گویایی و شنوایی ایشان نزا به از ماست و ذکر من نمیکنند
ای محمد صلی الله علیه و سلم عمر ایشان نزا برشمار دم کردم و بر جرت و مهلت بخشیدم و نفس در
عشق از ذات ایشان می براید و حضرت من کو حضرات پس فردا روز قیامت از ایشان

حقیق

ورهر دو دم خود سوال خواهم کرد ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان می توانند گفت که بحق
مر امتان خود را که شما را من بمحبت بنیا فریدم که تقاضای خود را خود بنا نهید و در روی بغرا
نهادید ای محمد صلی الله علیه وسلم که مر ایشان را که بر دم خود را در یاد بر آرید و از ذکر من خالی
مگذارید ای محمد برامتان تو بسیار کرم و شفقت کردم که پنج وقت نماز ظاهری و محرم
ظاهری که صوم ماه رمضان است و حج ظاهری امر کردیم تا ایشان ادا کردن توانند دائم
ما را بجا آرند بعد از تو در آخر الزمان این عبادات ظاهری هم نتوانند و شیطان ملعون
راه ایشان خواهد زد ای محمد امتان تو ضعیف بود نظر بر آن این تحقیق کردیم که امور ظاهری
مختصر امر کردیم ای محمد صلی الله علیه وسلم صلوة و صوم و حج و زکوة این همه عبادات ظاهری که
بدل و جان و نیت هم ادا نمیکنند عبادات حقیقی را کجا توانند کرد که بحضور دل و جان
است ای محمد صلی الله علیه وسلم قبل از تو مر امتان پیغمبران را عبادات خفیات حقیقی چند بود
اصلاح باطنی و بیان ذات العالم الحال عند الوصال قیاما و قعودا لبعد و حصر وقت که ایشان در خم

فرمودیم

از ذات من

از کرم من نمی برآوردند گناه بر سر ایشان لازم کردیم حتی که بعضی امتان را مسخ کردیم ای محمد
صلی الله علیه وسلم امتان ترا بمحبت بخشیدیم و آسان کردیم و در دنیا و آخرت سوالها
خواهم کرد از عهده جواب بدر نتوانند آمد ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را ذکر من تلقین کن و بگو که
هیچ دم بی ذکر و فکر خدای بر نیارید که در همه حال خدای تعالی را حاضر و ناظر دانید و غیر او را بگذارید
ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را که آفریدیم بجهت آنکه به ذکر و فکر من باشند و جمال من عاشق
شوند و ما را با جمال و کمال من در آینه خود بینند و بر توی جمال بر جزو ورق کمال مطالعه کنند
و غرض از خلقت خود بفهمند و ما را بوحدانیت بدانند ای محمد آینه ایشان در نفس
ایشان است و راه مطالع جمال من بر قلب ایشان است چونکه راه من در آسمان و زمین نیست
و نیز در حجره و شجره نیست و ایضا در عرش و کرسی و لوح و قلم نیست ای محمد صلی الله علیه وسلم
راه من در قلب انسان است و سیر من در ذات انسان است و جز این راه من راه دیگر نیست
و امثال این در کلام خود در قرآن مجید بسیار رموزات گفتم و بعضی جا صریح کردم مثلا و فی انفسکم

افلا تبصرون ونحن اقرب اليه من حبل الوريد

اي معرفت ما در دل ست و ياد ما بر دل ست اي محمد صلى الله عليه وسلم در هر دو كون منيم
و ميگويم و من ميشنوم و من ميگيرم و ميدهم و هر چه قدرت الست ما راست و همه از ماست
اي محمد امتان تو خود را درميان نمي بينند و ميدانند و ميشنوند و هرچه كه هست بجز نيست
ميكنند و از نيستي ما غفلت نمي كنند اي محمد امتان تو اولياء كبار ما اند نمي بينند و هرچه كه
هست سواي از ذات من نيست ميكنند و من باطن ظاهر ميسازند و اليهم دايم الحال عند الوصال
در صلوة حقيقي ميباشند يعني پاسباني دل بذكر اسم ذات قياما و قعودا و اكلا و شربا
چه در خفتن و بيدار بودن چه در خانه و چه در بازار رفتن و بتربيت مرشد كامل جذبه اصلاح
باطني پيوسته مي باشند و صوم حقيقي صبر بر بلاي ميدارند يعني دايم الحال چشم خود را از
وهم غير و سمع و لسان و دست و پاي از غير امساك كرده اند يعني غير نمي بينند و غير نمي شنوند
و غير نميگويند و باطن غير و ذر يعني هر چه كه هست براو از خداي تعالى بينند و از خدا ميشنوند و از

خداي ميكنند

خداي ميكنند و از خداي تعالى ميدانند يعني صايم الدهر حقيقي ايشانند و هميشه در حج حقيقي
مي باشند و طواف كعبه حقيقي را ميكنند يعني پاسباني دل بذكر اسم ذات ليلا و نهارا
ميكنند اي محمد صلى الله عليه وسلم آن كعبه دل است كه قلب المؤمن كعبة
الحقيقي و بيت الاقصى اي محمد هميشه ايشان در ساية عرش ميباشند كه
قلب المؤمن عرش الله تعالى الاعظم يعني پاسباني دل بذكر
اسم ذات هميشه ميكنند پس صلوة حقيقي و صوم حقيقي و حج حقيقي خاصه
ايشان است يعني مخصوص دوستان است اي محمد صلى الله عليه وسلم امتان تو
ضعيف اند اين عبادات خفيات حقيقي جذبه اصلاح باطني به پاسباني دل بذكر
اسم ذات ليلا و نهارا قياما (وقعودا) بجا آوردن نمي توانند و ما را بوحدانيت حقيقي
نميشناسند جز از دوستان من كه اولياء كبار است اي محمد بواسطه تو امتان ترا
عبادات ظاهري براي روشنايي اسلام حكم كرديم تا ايشان ادا كردن را

توانند ای محمد عم بعد از تو در امتان تو بسیار خلایق گمراه خواهند شد و چندین
مذهبها از خود پیدا خواهند کرد و کلام الله را از فهم قاصر تقریر خواهند کرد و
احادیث تو نافهمیده بیان کنند و بر و عمل ننمایند ای محمد عم روایتها از خود و حدیثها
از خود تراشیده بر دوستان من طعنها خواهند زد و اولیاء مرا بکفر نسبت خواهند کرد
ای محمد عم اولیا خود را از نظر ایشان پوشیده خواهم داشت کما قال الله تعالی عز و جل
فی الحدیث القدسی اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم سوائی و
علمای ظاهری در امتان تو بر دوستان من ملامتها خواهند کرد و از خود خبر ندارند
ای محمد عم نزدیک دوستان من ایشان در شکم مادر اند بلکه در صلب پدر اند بی بهره از
معرفت خدای خبر ندارند و بسیار کتب و کاغذ و سیاهی را برابر ایمان خود پندارند و بحث
والجات و قیل و قال را از جمله عبادات می دانند و بر صلوة و صوم و حج جمله عبادات
مجازی غرور خواهند داشت و خود را بر دیگران فخر خواهند نهاد و از معرفت من غافل باشند

وآینه دل را

وآینه دل را خراب دارند ظاهر ایشان آراسته دارند و باطن را خراب کنند ای محمد عم
فردا روز قیامت صلوة و صوم و حج و عبادات فضولات کلا ایشان به
تفرقه دل بی بحضور دل ادا کرده اند بر روی ایشان خواهم زد و شرمنده خواهم کرد
ای محمد علیه السلام در امتان تو کسی را این سخنها تلقین خواهی کرد که او در عمل تواند
آورد که پیوسته در پی عشق و محبت من باشند بخلایق عوام الناس که فهم ایشان مشکل آید
ای محمد عم بتربیت جذبه اصلاح باطنی و پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً
قیاماً و قعوداً در جمیع احوال بودن بعاشقان من تلقین کنی تا که راه معرفت من بر ایشان
کشاید و مقصود و مطلوب ایشان بر آید ای محمد علیه السلام بتربیت جذبه
اصلاح باطنی تو جز از عاشقان من دیگران اثر نخواهد کرد و گوی از میدان جز از
واصلان در راه من دیگران نخواهند برد و چون حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم از عروج بعرش که در دنیا نزول فرمودند و کلیم در میان اصحاب

خلوت نشستند و سخنهای شب معراج را بیان کردند و اهل ظاهری از احکام شرع
جاری کردند و بر یکی از اصحاب خود که لایق اسرار و حکم بود فرمودند سخنها گفتنی
همه خلایق را از عوام الناس که جهت فهم قاصر ایشان چیزی دیگر فرمودند قال النبی
صلی الله علیه وسلم کلموا الناس علی قدر عقولهم یعنی سخن بر قدر
عقل و فهم آنکس باید کرد که او احتمال کردن تواند و سخنان ترا تصدیق بداند
چنانکه از بعضی از اولیا و کاملین بغایت سکر سخنان صادر شدند و علمای ظاهری
از فهم قاصر خویش باور نداشتند و گفتند این خلاف ممکن نیست و لهذا چون مجلس اصحاب
برخاست و خلوت شد حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه السلام
در دست مبارک خود حضرت امیر المومنین حضرت علی را کرم الله وجهه گرفت و در حجره
خود در آمدند و فرمودند که یا علی من ترا صلوة حقیقی و حج حقیقی و صوم حقیقی تلقین
میکنم که تو بمعرفت حق برسی و جمال حضرت حق جل جلاله در آینه دل خود مطالعه کنی و با اسرار

گفتند را

الله تعالی واقف

الله تعالی واقف باشی تا بدرگاه حق خطاب لبیک یا عبدی بشنوی حضرت علی
رضی الله عنه را ذوق و شوق عشق الهی در گرفت و طلب لقای جمال الله تعالی عز و جل در دل
ایشان غالب آمد حضرت علی رضی الله عنه از غایت ذوق و شوق گفتند که یا رسول الله مرا
تلقین کن در راه عشق و محبت الهی بنمایی حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه
و السلام فرمودند که یا علی اخی از حقوق اینها بجای توانی آورد و بر گفته عمل
توانی کرد پس بتو تلقین کنم و راه حقیقی بنمایم پس علی مرتضی کرم الله وجهه گفتند که یا رسول الله
از امداد و توجه شریف شما و از خواست حق عمل توانیم کرد و عبادات خفیات را بجا توانیم
آورد و از محبت پرورش کامل شما استقامت خواهم گرفت حدیث السعی منی و الاتمام علی الله تعالی از ینجاست چون حضرت علی کرم الله وجهه اقرار کردند و طالب
صادق شدند پس حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام فرمودند که یا علی رحم صلوة حقیقی
و صوم و حج حقیقی بجا آور و در طواف عرش الله خود را مشغول دار و عبادات و فضولات چنانکه

تمام

صلوة و صوم و نوافل و تسبیح و تهلیل و دعوت اسماء که ظاهر روشنایی اسلام است

بگذار یا علی از وی ایشان عبادات حقیقی نمی آید و کره عشق از ایشان نمی گشاید

ای علی اخی عبادات حقیقی خاصه خاصه عاشقان راست چنانچه عاشقان

حضرت و واصلان حقیقت جز ازیشان دیگر عبید اند و غیر ازیشان دیگر بجا آوردن نمیتوانند

و حضرت علی کرم الله وجهه فرمود که یا رسول الله چه گونه عبادات خفیات حقیقی را

بجا آریم و در طواف عرش الله چه گونه باشیم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام

فرمودند که یا علی دایم الحال عند الوصال یا سبحانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً

و قعوداً الحالا و شرا ابا بکنی و بجذبه اصلاح باطنی عشق و محبت الهی پیوسته باشی ای علی

هیچ دم که بطر خور ابغفلت مگذار چه در بازار باشی در هر دم و هر قدم هوش دار کما الغفلة

اشد من الموت لان الموت سبب لا انقطاع عن الخلق

والغفلة سبب لا انقطاع عن الحق هم از یجاست یا علی اخی همیشه در پی این کار

باشی

باشی پس دایما در صلوة حقیقی باشی و یا علی اخی حواس خود را او و هم غیر دور دار و غیر

را از دل بگذار یا علی اخی که غیر خدای اصلا نیست و نخواهد بود ای علی اخی در عالم

که غیر از خدای می گویند همه غیر است نه عین غیر مثلا گوز آب است نه عین آب

یا علی اخی در حقیقت مثل آب است ولی صورت گرفته مثل حباب است یا علی اخی

هر که عبادات حقیقی را بجای آرد او بیدار است و اگر نه در خواب غفلت است یا علی اخی

چشم و گوش و زبان و دست و پای همه را از همه غیر امساک کنی یعنی هر چه بینی از

از خدای بین و هر چه شنوی از خدای خود شنو و هر چه بگویی و هر چه میدهی و میگیری — از خدای خود بگو

از خدای بگیر و بدهی و هر جا که بروی برای خدا برو یا علی اخی اگر پیوسته دایما این حالت

باشی پس صایم الدهر حقیقی باشی یا علی اخی اگر دایم الحال یا سبحانی دل بذکر اسم ذات لیلاً

و نهاراً بکنی و بجذبه عشق و محبت الهی پیوسته باشی همیشه در طواف عرش الله

و کعبه او باشی و حج حقیقی را بجا آری بعد از ترتیب کردن حضرت علی یا حضرت رسول

علیه السلام این آیت کلام الله را خواندند که وَالَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ
قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا ط بعده فرموده‌اند که قَلْبُ
الْمُؤْمِنِ مِرْآةُ اللهِ تعالى وَعَرْشُ اللهِ تعالى الْأَعْظَم یعنی دل مؤمن آیینه حق
تعالی و عرش الله تعالی است هر که خواهد که بخدای تعالی توجه کند باید بقلب صنوبری روی آرد
و خود را همیشه در پاسبانی دل بذکر اسم دارد و علایقهای دنیا و عقبی بگذارد بعده فرموده
اند که ای علی اخی اگر ترتیب من عبادات فضول است سوای فرائض ما ترک دهی و بجذبه
اصلاح باطنی بحفظ قلوب بالحال عند الوصال پیوسته باشی پس عنقریب الایام
بکشف و کرامات بدرجه اولیاء کامل بیابی یا علی اخی من ترا رخصت میدهم که تو اگر کسی را
قابل بینی پس تلقین کن و اگر قابل این معنی نباشد پس او را هیچ سخن ازین اسرار باطن مگو چون
که او فهمیده نتواند و ترا و خود را در بحث جهل انداز و در سر بیهوده در میان پیدا آرد

رباعی

رباعی نمازی زاهدان ظاهر نیاز است ❋ نمازی عاشقان سر نیاز است
چه داند منتفی این سر نماز دانی ❋ همیشه جان و عاشق در نماز است

باب سیوم در بیان مذهب مجازی و حقیقی بدانکه اسعدک الله تعالى
فی الدارین که مذهب دو نوع است مذهب مجازی و مذهب حقیقی مذهب مجازی
آنست که خلایق از عوام الناس با مذهب است آن هم بر چهار قسم است مذهب امام
اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و مذهب امام مالک رحمة الله علیه و مذهب امام احمد
رحمة الله علیه و مذهب امام شافعی رحمة الله علیهم اجمعین ای عزیز بعض از خلایق
در مذهب اول اند و بعضی در مذهب ثانی و بعضی در مذهب ثالث و بعضی در مذهب
رابع و در اختلاف مذاهب اکثر الناس گمراه شده اند و مکنتر اند که بر صراط المستقیم
مانده اند ای عزیز در مذهب ایشان شبه است که مذهب خود را بر صواب دانند و احتمال
در خطا و مذهب دیگر را خطا دانند و احتمال در صواب و هر یک جدا جدا مذهب بطریق خود دارند

یک فرقه از ایشان که اهل سنت و جماعت میگویند او فی الجمله بر صواب است و باقی فرقها
که ایشان را هفتاد و دو ملت میگویند بر خطا اند اکثر هم اختلاف کرده در میان ایشان نیز بر صواب
باشد چونکه هر یک در میان خود بر عقیده و عقیده با یکدیگر مختلف شده اند و همیشه بر این هستند
که هر چه ما فهمیده ام دیگری نفهمیده اند و همیشه تابع نفس اماره بوده اند نعوذ بالله منها
ومن شرور انفسها **ای عزیز من** حق تعالی چنین فرموده است اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ
فَاَصْلِحُوْا بَیْنَ اَخَوَیْكُمْ یعنی همه مومنان با یکدیگر برادر اند چونکه از یک دین و یک پدر اند
و بیخ ایمان اخلاص است هر گاه که در میان خود اختلاف پیدا کردند و دروغ و نزاع اظهار نمودند
و غضب و کینه و حسد و غیبت که آن اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ است در میان آوردند و بیخ
ایمان که اخلاص است انهدام کنند پس دین و اسلام و مذهب و برادری از
میان ایشان بر خاست چونکه نا فرموده رسول علیه السلام کردند و تَخَلَّقُوْا
بِاَخْلَاقِ اللهِ تعالی از دل ایشان خود شستند و بر خلاف مسلمانی میروند **ای عزیز من** صورت

مسلمانی

مسلمانی باسیرت جهودانی اظهار کردند حدیث نبوی است قال النبی علیه السلام
سَیَأْتِیْ زَمَانٌ عَلَی النَّاسِ یَجْتَمِعُوْنَ فِی الْمَسَاجِدِ وَیُصَلُّوْنَ
فِیْهَا وَلَیْسَ فِیْهِمْ مُسْلِمٌ هر چند که خود را بظاهر آراسته و چون دل او از کدورت
و غضب و حسد و غیبت و تکبر خالی نباشد او را فردا روز قیامت اندر آتش دوزخ هیچ باک
نباشد **ای عزیز من** که تو مجازی تکیه نکنی و نقد امروز بکار فردا نکنی و نه نهی کما **قال**
الله تعالی وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْكُمْ اِلَی التَّهْلُكَةِ اثبات نکنی یعنی در مذهب حقیقی
و رائی ما اوراق هر دفتر بتو ظاهر گردد بطفیل استاد و مرشد کامل و دل شامل
هر عقیده مشکلات بتو حل شود **ای عزیز** رسول علیه السلام مذهب حقیقی داشت
و اصحاب او و اولیاء کبار و عاشقان حضرت و واصلان حق نیز داشتند یک مذهب
است که عشق و محبت الهی است و این هیچ اختلاف ندارد و هیچ یکی با یکدیگری
نیاز آرد چرا که درین جای جای دم زدن نیست بلکه نفس را فانی کردن و محو شدن است

بر این مذهب مختلف هم

جمال و کمال الهی که معانی هر دفتر هم



ای عزیز من زمانی که حضرت محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام مع اصحاب خویش
بظاهر الامر در حیات بودند هیچ مذهب مختلف نبود جز از مذهب حقیقی است و هیچ
یکی در میان خود اختلاف نداشته اند و حضرت رسول الله علیه السلام با اصحاب خود
دایم الحال عند الوصال با عشق و محبت الهی بسیار بدل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً
قیاماً و قعوداً اکلاً و شرباً پیوسته بجذبهٔ اصلاح باطنی بودند و هر چه از جناب
حق تعالی نازل می شد و برو عمل میکردند و هیچ کس از رای خود که هوای نفسانی است نمی زدند
و همیشه در ذکر و فکر و محبت الهی مستغرق بودند ای عزیز من رسول علیه السلام بسیار
نرم دل و مهربان بود و غصه اصلا در وجود مبارک ایشان نبود اما از غایت شکر
و محبت بحکم الهی بر کفار سواری میکردند و می کشتند و حق سبحانه و تعالی فتح میکرد و جناب
ایشان هر چند که لشکر اقل داشتند اما گوشهٔ محبت با حق تعالی داشتند نقل است
از حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه که در خانهٔ مبارک ایشان هر روز بوقت سحر بوی

کباب بریان

کباب بریان می آمد و خانهٔ حضرت عمر رضی الله عنه پیوسته بخانهٔ صدیق اکبر
بود و حضرت فاروق حیران می ماندند که در خانهٔ حضرت ابابکر صدیق حیثیت
که بوی کباب بریان می آید و حضرت فاروق از غایت ادب از ایشان
گاهی نمی پرسیدند اما اکثر اوقات حضرت فاروق در مجلس خود بعد از وفات حضرت
ابابکر صدیق این سخن میگفتند و هیچ کس حقیقت این سخن نمی گفت و همه اصحاب نیز
متعجب و حیران بودند چونکه حضرت صدیق حالت تجرید غالب داد و پای ریاضت
بر داشته اند و بوی کباب بسحر از خانهٔ مبارک ایشان می آید چیست و چه سر است
و چون حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود تا پس از
وفات حضرت صدیق بوی کباب دیگر نمی رفت و حضرت فاروق در این حالت
بسیار متعجب و حیران شد و حضرت عمر فاروق بعد از وفات حضرت صدیق
بجهت اظهار حقیقت این سر بصورت حضرت ابابکر صدیق را در الحاح خود آورده بعده

حضرت فاروق بحضرت بی بی منکوحه او پرسیدند که وقتیکه حضرت صدیق اکبر حیات بود
بوی کباب بریان از خانه شما هر روز وقت سحر می آمد و چون حضرت صدیق ازین
دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند باز آن بوی کباب از آن خانه نیامده است این چه سر
بود حضرت بی بی فرمودند که حضرت صدیق را رضی الله عنه عشق و محبت الهی بسیار بود
و هیچ شب ایشان بخواب نمی شد از شام تا صبح بذکر خفی اسم ذات دایم الحال بجد
الوصال قیاما و قعودا بجذبه اصلاح باطنی پیوسته می بودند و چون وقت سحر میشد
از غایت درد لقای الهی بسیار گریه میکردند و در آن گریه آه اسم ذات از درون خود می
برآوردند از آن آه بوی کباب بریان می آمد و در تمام خانه آن بوی کباب معطر
میشد از حضرت ابابکر صدیق بوی کباب بریان از آن جهت می آمد که جگر ایشان
از سوز درد الهی سوخته بود و سینه مبارک او از غایت عشق در آتش محبت
حق تعالی کباب شده بود چون حضرت عمر فاروق این سخن بشنید فرمودند که
سبحان الله

سبحان الله من عمر تمام عمر خود را ضایع کردم و بوئی معرفت حق سبحانه و تعالی
نبردم حیف بر اوقات گذشته من که بی درد و سوز الهی رفته است پس حضرت
عمر فاروق چون محبت و عشق الهی را معاینه کردند دل از خلق و از دنیا
و از امارات دنیا سرد کردند و لاکم گوشه خاطر از ایشان سرد داشتند
وقتیکه بخواجه اویس قرنی ملاقات کرده بودند و حالت جذبه ایشان دیده بودند و
چون حالت حضرت ابابکر صدیق تحقیق کردند پس خواستند که تمامی مملکت
عرب و عجم را ترک و هند و خود برهنه شوند چنانچه خواجه اویس قرنی رحمة الله
پیوسته برهنه شده
علیه کوه رباد یمن بجذبه حق سبحانه و تعالی برهنه ماندند ایشان میخواستند و گریه کردن
کردن گرفتند چون اصحاب کبار مصلحت حضرت فاروق را شنیدند و خبر شدند
چنانچه حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما
و حضرت طلحه رض و حضرت زبیر رض و اصحاب دیگر از کبار و صغار خلایق از عوام

الناس جمع شدند واز حضرت عمر فاروق التماس کردند که یا حضرت فاروق

شما را درین ولایت چرا فراق دست داده است که مملکت خود را ترک میدهی و دنیا

و عمارت را میگذاری بر مثل شما امروز امیر عادل کجا پیدا شود و یک عدل به

خدا بهتر از شب بیداری که در هزار رکعت نفل گذارید شود چون حضرت فاروق

سخنهای ایشان شنیدند گریه شد و فرمودند که ما را شوق الهی غلبه کرده است

و عشق و محبت حق تعالی روی نموده است ما را ازین عمارت معذور دارید و دنبال

من مگذارید چون اصحاب کبار و صغار دانند که گفته های ما هیچ اثر در و نمیکند پس درگریه

شدند و مضطرب حال گشتند و هر کس پای مبارک حضرت فاروق گرفتند

و گفتند که مایان مضطرب حال میشویم و میگوییم که مثل شما امیر عادل نیست و شما از

برای خدا امارت خود را مگذارید و بر خلق الله تعالی شفقت بکنید کما قال النبی

علیه السلام تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله یا امیر المؤمنین برابر

شما

شما هیچ کس عادل نخواهد کرد بلحاظ خلق الله بر حال خود باشید یا امیر المؤمنین

لازم است نه بدل پیغ دایم الحال عند الوصال پاسبانی دل بذکر اسم ذات

لیلا و نهارا قیاما و قعودا چه در خوردن و چه در خفتن پیوسته بجذبه الهی باشید

بمثل حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه که دل مبارک ایشان بعشق و جذبه محبت

الهی بذکر اسم ذات خفیه پیوسته مشغول باطنیه بود و لیکن سر ایشان هیچ کس را معلوم نبود و

حضرت عمر رضی الله عنه فاروق را گفت که در میان مایان از شما کس دانا تر نیست

پس عشق و محبت الهی در دل همچنان نگاه میباید داشت که دیگری نداند و ظاهر

صورت بیگانه نمای باید شد که هیچ کس نشناسد پس حضرت فاروق را از غایت اضطرابی

دگر به خلق شفقت و مرحمت آمد و گفت امیر المؤمنین عثمان و حضرت علی رضی

الله عنهما و اصحاب دیگر را قبول کردند و امارت را بر حال خود جاری کردند و به باطن

بعشق خداوند تعالی جل و اعلی شانه مشغول شدند شعر اندرون مشغول شنا

در بیرون بیگانه شو ۝ اینچنین زیبا رو لیش کم می بود اندر جهان ۝ ای عزیز
من مذهب حقیقی این است که محمد رسول الله با اصحاب خود داشتند و خواجه اویس قرنی
کامل که در زمانه حضرت رسالت پناه علیه السلام بودند جز از مذهب حقیقی که عشق و محبت
الهی بود دیگر مذهب نداشتند و اولیاء دیگر که عاشقان حضرت و واصلان حق تعالی
بودند و ایشان هم جز از مذهب رسول الله علیه السلام که مذهب حقیقی ست دیگر مذهب نداشتند
چنانکه حضرت خواجه ابو سعید حسن بصری رح و حضرت خواجه حبیب عجمی رح و حضرت
خواجه بایزید بسطامی و حضرت خواجه معروف کرخی و حضرت خواجه عبد الواحد بن زید
و حضرت خواجه فضیل بن عیاض و سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و مثل
اینچنین اولیاء کبار که بعد از اصحاب رسول علیه السلام بودند هیچ اختلاف نداشتند و
دایم الحال مشغول دل بذکر اسم لیلا و نهارا میکردند و همیشه بعشق و محبت الهی مستغرق
بودند و دران زمانه هیچ مذهب ظاهر نبود جز از مذهب رسول علیه السلام چنانکه حالا پیدا شده

اندواز

اند و از خود برانگیخته اند و اکثر خلق را در اختلاف انداخته اند پس خود را گمراه ساختند
بیت مذهب عشق و محبت الهی است ۝ نه بسیار خواندن و نوشتن سیاهی است
ای عزیز مذهب عشق اینچنین نیست که در کاغذ و سیاهی نوشته شود
و در تقریر ناقص در آید و در بیان تقریر نیاید و بر میزان تحریر نسنجد شعر
عشق بو العجب المذهبی خوش رای است ۝ جز کشادی دلی هدایت نیست
عشق را بو حنیفه درس نخواند ۝ شافعی را در و روایت نیست
مالک از کمان عشق بی خبر است ۝ حنبلی را در و حکایت نیست
ای عزیز لب کور آنکس را می شود پس در میان کاغذ کی گنجد و از میزان
عقل کوته کجا سنجیده شوند ای عزیز انبیاء و اولیاء سلف را نیز مذهب حقیقی عشق
و لباس فقر تو قبل ان تموتوا به پوشش ای عزیز اولیاء کامل امروز در مذهب
حقیقی اند یعنی همیشه در پاسبانی دل بذکر اسم ذات خفیه پیوسته بعشق

وسوز و محبت الهی هستند و از غایت سکر اخلاص الهی نزد ایشان دو عالم
برابر است رباعی ولیش ایشان لعل مرجان // از عرش و کرسی بالاتر است
و مقام ایشان از بهشت چنان // کمتر از خاک و خاک سر است
یعنی مقام ایشان تو دور مدان // همیشه نزد خداوند اکبر است

بیت
مردان خدا خدا نمی باشند // لیکن از خدا جدا نمی باشند

بیت
کسی که عشق ندارد خدای را فی نیست // هزار سال عبادت کند نمازی نیست

بیت اول
یعنی که در مذهب و در مرض خدای می باشند مذهب عشق و محبت است اگر خدای
برسر اثر عشق و محبت نبوی یا پس لولاک لما خلقت الافلاک نبی علیه
السلام را نه فرمودی و این حکم پر از محبت و عشق است یعنی که در عشق و محبت الهی
نباشند و دایم الحال عند الوصال پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلا و نهارا
قیاما و قعودا پیوسته به جذبه اصلاح باطنی ندارد و او را معنی حقیقی نمیگویند

هرچند

هرچند که او عبادات فضولات بجای آورده باشد ای عزیز سالک صادق
عاشق حضرت ذو الجلال در این نسبت شریفه مذکوره استقامت کیرو و در مذهب
انبیا و اولیا و مرشد کامل و مکمل مستقیم و مستحکم گردد شعر
پس حجاب از میان بردارند // و جمال لایزال در مشاهده آرند

بیت
گر تو دل مصقل کنی و از زمین // تا آسمان جمله جهان پر نور بین
این حجابها که شتند در میان // در پی صقلی شدن نشان دور بین

باب چهارم در بیان عشق و محبت الهی ورزیدن و در فقر حقیقی

کوشیدن و از مسافرت باز ماندن بدان ارشدک الله که عشق
الجمال و محبت الکمال و اله الایجاد که حق سبحانه و تعالی محبوب هژده هزار عالم
را فرموده است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لیعرفنی یعنی بودم من گنج پوشیده پس دوست داشتم

من آنکه بشناسم من خود را پس آفریدیم من خلق را یعنی جمال خود را
جلوه دادیم بهر انواع و خلق را بر جمال خود عاشق گردانیدیم و داغ عشق
بر سینهٔ عاشقان نهادیم و خود را خود دوست داشتیم کما قال الله تعالی فی
الحدیث القدسی إنّ الله جمیلٌ ویحبّ الجمال ای عزیز هر صورت
مقید که جمال دارد از پرتو جمال اوست و هر صنعت بجمال از پرتوی کمال
اوست همه خود اوست که اطلاق تجلی اول بود تنزل فرمود و تقیید تجلی
ثانی ظهور نمود ای عزیز مدتی که بر جمال خود عاشق بود پس جمال خود را
از پردهٔ اخفا بکشود و جلوهٔ خود را بخود نمود و دل عاشقان از جمال خود
ربود بلکه باعث خلق عاشقان جمالش بود کما قال الله تعالی وما خلقت
الجنّ والانس الا لیعبدون ای لیعرفون ای عزیز حیف
ست که عارف نمیشوی و از مقید راه بمطلق نمی بری و درین عالم خوش خیلی

ای عزیز

ای عزیز من هشیار شو هشیار شو هشیار شو هشیار شو از خواب غفلت بیدار شو
بیدار شو از غیر راه عشق مرو از سر تا پا در دریای محیط عشق غرق شو
تا از صدف دُر اسرار بدست آید و دربستهٔ حیات ابدی بر تو بگشاید

بیت

شعر
راه هدایت بخدا همین عشق ست ❁ آب حیات در ظلمات همین عشق ست
وجود ما در هر دو عالم همین عشق ست ❁ و زیبایی هر دو عالم همین عشق ست
گرمی بازار همین عشق ست ❁ و مظهر جمال و کمال همین عشق ست

ای عزیز من اگر شخصی سوال کند که چون آب حیات عشق شد پس
ظلمات جای او چون باشد و معنی ظلمات سیاهی ست و مبحث
عشق انوار تجلیات جمال انواع مظهر الهی ست و در هر مظهر زیبا و
روشنایی ست جواب آنکه اصل نور الهی رنگ بر سیاهی دارد چون غیب
هویت خواست که خود را از پردهٔ خانهٔ خلوت بیرون آرد و از آن نور

سیاه فام بچندین انوار انواع مظاهر مختلفه خود را ظهور کند و بهر
رنگ رخسارت جمال خود بعاشقان خود بنماید پس تجلی اول که وحدت است
برزخیه که شامل قوس احدیت و قوس واحدیت است مجملاً بود تجلی
ثانی که وحدت برزخیه که شامل کونیت مفصل آمد پس جمله ظاهر انوار سبب
عشق پیدا شده‌اند و مصدر کتبهای علوم ظاهری و باطنی عشق است
پس اصل مبحث عشق نور سیاه فام شد سر باریک و تاریک دارد و چشمهٔ عشق
و محبت موج خیز از و جاری شده است تا الی غایت از آن چشمه چشمه
بروی از عرش اعلی تا فرش ادنی گرفته است و در اسرار و مظهر انوار
دا بروی یافته است شعر جمله یک نورانند لیکن رنگها مختلف اختلاف این دان در میان ما افتاد
چون هر ذره ذرات را اصل نور سیاه فام بدان واسطه جای آب حیات
عشق را ظلمات نام شد ای عزیز عاشقان جانباز از دران چشمه نصیب است

چونکه

چونکه بغلبهٔ شوق و محبت الهی از اهل و عیال درگذشته و کارهای دنیا را
یعنی فراموش کرده‌اند نه غم از نماز و روزه دارند نه از شراب و بوزه
نه غم از مال و عورات دارند نه از پسر و بچه زن بیت و امور دنیوی نزد ایشان فانی
و مقصود دینی نزد ایشان لا یعنی شعر نه ایشان را غم از مال و عیال است
نه بحث از عالم و نه از جهال است ؛ ز غایت درد عشق و از حیز بر حق
همیشه در جمال و در جلال است ؛ غرض دائم بحق پیوسته هستند
دگر کاری نشد از ایشان بحال ؛ ای عزیز ایشان جز از عشق الهی دیگر کار ندارند
و غیر از محبت و مشقت جز بحق دیگر باز بر ندارند حاجت بمیوه و ساغر خمار ندارند
بیت وای که عاشقان چه بلای کشیده‌اند ؛ خون در پیاله کرده و در دم درکشیده‌اند
چنانکه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است العاشق لا یشتغل
بشعائر الاسلام و الکفر الا بجمال محبوبه لانها عارضة عند

واني

هم لا یعتبر ای عزیز نزد عاشقان حضرت و واصلان حق امور دنیا
و دین هم مقاصد و مطالب نیست چه جای امور کفر یعنی دائم الحال عند الوصال
بترتیب پیر و مرشد کامل پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً
چه در شهر بودن و چه در صحرا رفتن و چه در مسجد نشستن یعنی همیشه در عشق
و محبت الهی بودن پیوسته بجذبه اصلاح باطنی در استغراق محو می باشد ای عزیز
اگر تمام عالم مسلمان شوند ایشان پرواه ندارند اگر کافر گردند ایشان هیچ وجه غمگین نگردند
ای عزیز اگر عاشق جمال او هستی پس در پی عشق و محبت او باش
و ذات خود را بر پاسبانی دل بذکر کردن اسم ذات لیلاً و نهاراً انفاس تا حقیقت
معانی من عرف نفسه فقد عرف ربه بتو فی بر کرده و جلوه من عرف
الله کل لسانه بتو روی نماید و مفتاح هژده هزار عالم در دست تو آید و طالع بالیقین
بر تو چهار اکنت یا ای عزیز در شب و روز یک دل بذکر اسم ذات کوش و لبس فنا فی الله پوش

دلبر

وشراب موتوا قبل ان تموتوا بنوش یعنی تمام عمر خود را در عاشقی کوشش
و پیراهن حیات ابدی بر خود پوشش بپوش شعر هر که پیراهن عشق بر تنش
بدانکه جان عزیزی بزندگی کوشد ای عزیز همیشه در ذکر و فکر او شو حدیث
نبوی علیه السلام فرموده است من احب شیئا فاکثر ذکره بشنو
یعنی اگر عشق در دل غالب است پس غیر را عشق مروا ای عزیز بیت
اگر حیات باشی با عشق باش منیر و اگر بمیری در عشق او بمیر ای عزیز
اگر در بند عشق هستی پس از او از هر دو عالم شوی شعر اسیر عشق شو که آزاد باشی
غمش در سینه نه تا شاد باشی بیت کشتگان غمت شهید شدند بی خبران غمت بعید شدند
چنانکه قول مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم من عشق و کتم فقتل
مات شهیداً ای عزیز من سبق عشق بخوان یار دلبر را و قتی جو دو بانم محبت
بدست گیر ای عزیز اگر درین عشق و محبت نور مطلق باشی پس حقیقت ایشان کجا

می‌شناسی و بواجب الوجود و رب المعبود برسی و آب حیات ابدی را چشی

ای عزیز دانا نمی‌بینی که چندین هزار علما و فضلا و زهاد و عباد و صلحا و امرا

و وزرا و حکما و عقلا و کبرا و صغرا که هر یک کل حزب بما لدیهم فرحون

بوده‌اند و همه تحت الارض اندر میروند و نام ایشان نمیگیرند و سخن ایشان کس نمیگوید

که چه کسان بودند و کجا رفتند چونکه شیرینی محبت از بازار الهی اجمال نخریدند

و آب حیات چشمه عشق نچشیدند و جام پر از می مست از دست پر آتش ساقی نیافتند

تیغ دل را پر از محبت و سکر نساختند و جان با تن خود در رسم عشق او نباختند

و از این حالت بیگانه رفتند پس خلق الله هم از سخنان ایشان لب بستند

چنانکه شیخنا حضرت شیخ مولانا عبد الرحمن مولوی جامی رحمة الله علیه فرموده

غزل زیاد عشق عاشق تازگی یافت ولی از عاشقی بیگانه رفتند

اگر مجنون نی زین جام خوردی که او را در دو عالم نام بردی

مثنوی

نه نای ماند این نی‌نشانی نه در دست زمانه داستانی

به بام مرغان خوش الحان کم رفتند که خلق از ذکر ایشان لب ببستند

ای عزیز مجنون که شهرت یافت بطفیل عشق یافت اما شهرت تا قیامت

دارد چونکه در آنوقت که مجنون عاشق بجمال لیلی مقید شده بود اگر در آنوقت

مرشد کامل با او همراه شدی از مقید کشیده بمطلق میرسانید پس مجنون

مجنون نمی‌ماند بلکه از اولیای کبار عاشقان حضرت و واصلان حق میشمردند

و مناقب او بولایت و غوثیت در میان خلایق معروف میکردیدند ای عزیز

اگر مجنون از جمال مقید خود را کشیدی و بمطلق هستی توجه نمودی دایم

الحال عند الوصال بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً و قیاماً و قعوداً پیوسته

بجذبه حق می‌بودی پس نام مجنون ناقص نمی‌ماندی یعنی حاصل نمیشدی

از افسردگی ای عزیز اگر خواهی که در راه عشق خدای در آیی پس اول لا بر یک کس

صاحب جمال عاشق شوی و نیز راه عشق مرو تا راه عشق خدای بر تو زود
کشاید و جمال مطلق تابان بر سوی از زری نماید و مرشد کامل بهم رسد
و توجه فرماید پس باید که بر همون جمال مقید فریفته و عمر خود را برین مختصر جمال
ضایع نکنی و گرنه نام تو نیز ناقص و افسرده خواهد ماند ای عزیز سزاوار
آنست که برین پل پیچ دنیا و محبت اهل آن استاده نباشی بلکه مصلحت
آنست که زود بگذری و مقصود از منزل مقید بمنزل مطلق بری تا در
نعمت هر دو جهان درائی و دری جاودانی بر خوانی ای عزیز عشق
مجازی رکاب عشق حقیقی ست که المجاز قنطرة الحقیقة تا اگر کسی را که
عشق ظاهری وی نبود دل او کلی بحق پیوسته نگردد اثر تربیت مرشد کامل
بر او نرسد و هر چند که زاهد و عالم بود ای عزیز غرض از عشق مجازی آنست که
عشق حقیقی جذبه حق را حاصل کنی یعنی به تربیت مرشد کامل در باب پاسبانی

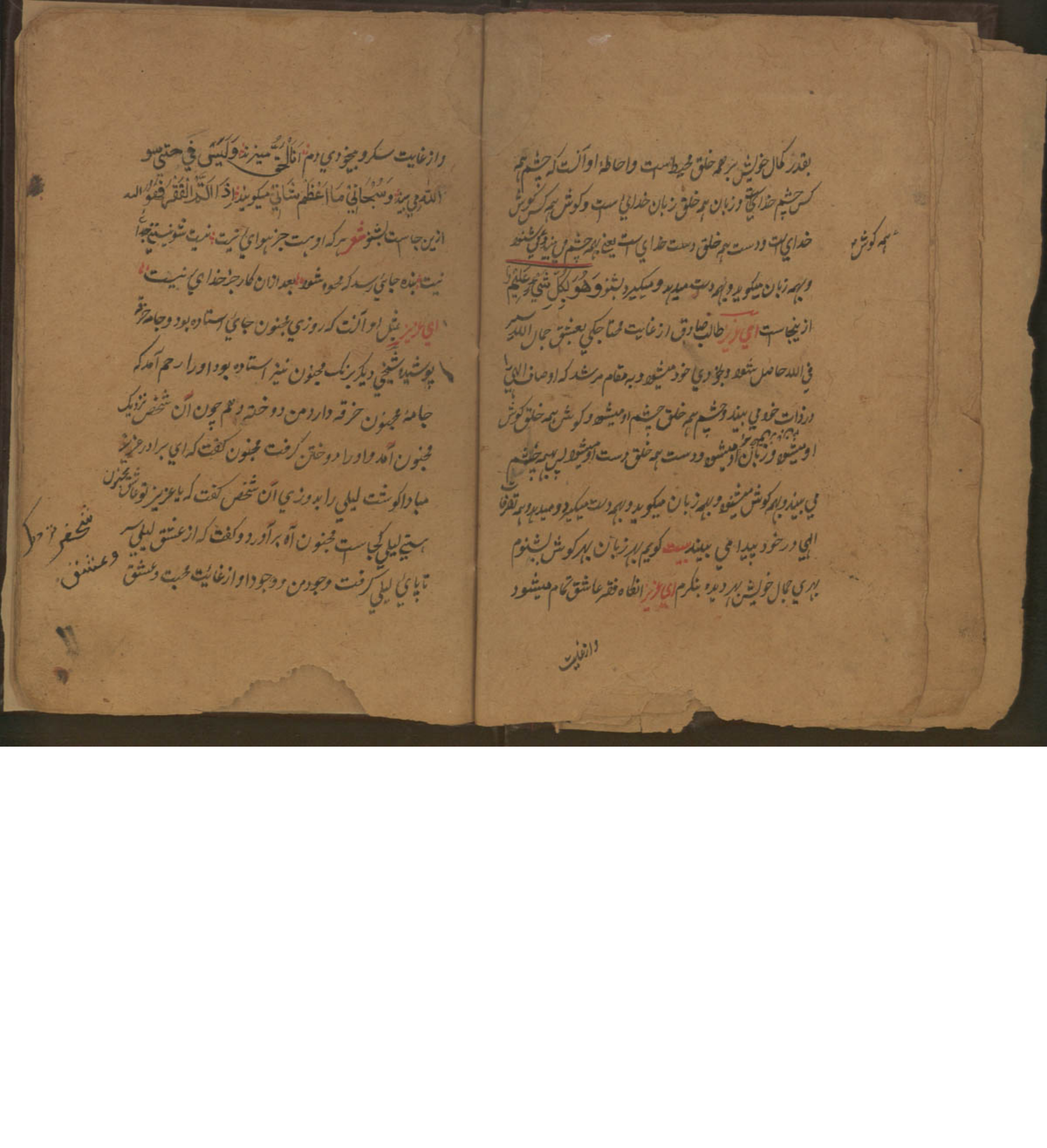
دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً پیوسته بذکر الهی باشی
تا خدای تعالی بر تو در رحمت بکشاید و نعمت هر انواع بر تو منزل فرماید
و کما قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم یعنی یاد کنید شمایان مارا تا
یاد کنم من شمارا یعنی پاسبانی دل بذکر اسم ذات روز و شب پیوسته
با عشق و محبت بکنید تا یاد کنم شمارا به نعمت لقاء خویش و بفردوس ها
و سیر از عیش دار آخرة و بکنانیم زبان خلایق بمدح و تحسین شمارا در
دنیا یعنی ملایک در آسمان صفت شما بکنند و آدمیان در زمین در هر مجلس
ایشان چه در شادی و چه در غم باشند ای عزیز هر که در آتش عشق الهی
سوخته تر است در میان خلایق آنکس عزیز تر است و مقام او از هر دو عالم
ای عزیز کحل سلیمانی ست و آن سنگ یا مردم در چشم خود میکشند میدانی که
چیست و علت آن میدانی که کیست از آن جهت در چشم خود میکشند که خون

او از جمال الهی سوخته شده است و از حشمت جلالتهای پاره پاره گشته
و بطفیل سایه آن بر تو اثر شفا یافته ست از آن جهت او را مردم عزیز
میدارند و قیمت دار می شمارند ای عزیز اگر آدمی از شعاع حق سوخته شود
و در پی عشق او خراب شده رود پس در میان خلایق از کحل عزیز
نماید و تا در حشمت و عظمت بر و کت یابد و خلق الله برای قدم بوسی او
بیایند و معنی این حدیث مَن لَهُ المَولیٰ فَلَهُ الکُلّ اینجا ظاهر نماید و اسم
فقیری الله او را راسخ آید ای عزیز مراد ازین فقر فقر حقیقی ست
نه گرسنه و برهنه که کذب است و معنی فقر حقیقی آنست که محتاج بودن بجمال
رویت حق و مشتاق شدن بکمال محبت هر چند که اسباب دنیاوی داشته
باشد و چون محبت باو ندارد هم از زبان او خبر نباشد یعنی دایم الحال عند
الوصال با عشق محبت الهی جل و علی دل خود را البته دارد هر چند که تعلقها

درلش

درویش

ای آدمی اما پس باید دل که بذکر و اسم ذات لیلاً و نهاراً بگذارد تا که بجذبه اصلاح
باطنی استقامت میباید و بکشوف کرامات بپیوندد و چنانکه با حضرت غوث
الثقلین کریم الطرفین شیخ محی الدین را الهام شد که یا غوث الاعظم
لَیسَ الفَقیرُ عِندی مَن لَیسَ لَهُ شَیءٌ بَل الفَقیرُ هُوَ الَّذی
لَهُ اَمرٌ فی کُلِّ شَیءٍ یعنی فقیر آنست که صاحب تصرف و ولایت باز اشیا شده در درویشی هم
مملکت شعر خاک او باش بادشاهی کن این و آن باش هر چه خواهی کن
ای عزیز چون عاشقان صادق در فقر حقیقی مستقیم میباشند و غیر ازان
راه دیگر نمیگیرند حقا که نمیرند و آنگاه حق سبحانه و تعالی او را میان خلایق بزرگ
خود بزرگ میدارد و مردم را از بلده بعیده برای زیارت او می آرد یعنی
همه کس او را قبول میدارند و او خود بزرگ میشمارند و حدیث نبوی علیه السلام
اَلفَقرُ فَخری وَالفَقرُ مِنّی ازینجاست ای برادر عزیز واجب الوجود



بقدر کمال خویش بر همه خلق محیط است و احاطه او آنست که چشم همه
کس چشم خدای است و زبان همه خلق زبان خدای است و گوش همه کس گوش
خدای است و دست همه خلق دست خدای است یعنی همه چشم می بیند و گوش می شنود
و همه زبان میگوید و همه دست میدهد و میگیرد بشنو وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
ازینجاست ای عزیز طالب صادق از غایت محتاجگی بعشق جمال الله سیر
فی الله حاصل شود و بیخودی خود میشود و به مقام مرسد که اوصاف الهی
در ذات خود می بیند و چشم همه خلق چشم او میشود و گوش همه خلق گوش
او میشود و زبان همه زبان او میشود و دست همه خلق دست او میشود پس همه چشم
می بیند و همه گوش میشنود و همه زبان میگوید و همه دست میگیرد و میدهد و همه تفرقها
الهی در خود پیدا می بیند بیت گویم همه زبان همه گوش بشنوم
بهری جمال خویش همه دیده بنگرم ای عزیز انتهاء فقر عاشق تمام میشود

همه گوش

و از غایت

و از غایت سکر و بیخودی دم انا الحق میزند و لیس فی جبتی سوی
الله می زند و سبحانی ما اعظم شانی میگویند اذا تم الفقر فهو الله
ازین جاست بشنو شعر هر که او هست جز هوای نیست نیست شو نیست تا جدا
نیست بنده جائی رسد که محو شود بعد ازان کار جز خدای نیست
ای عزیز مثل او آنست که روزی مجنون جای استاده بود و جامه خرقه
پوشیده شخصی دیگر بنک مجنون نیز استاده بود او را رحم آمد که
جامه مجنون خرقه دارد من دوخته دهم چون آن شخص نزدیک
مجنون آمد و او را دوختن گرفت مجنون گفت که ای برادر عزیز
مبادا گوشت لیلی را بدوزی آن شخص گفت که یا عزیز تو عاشق مجنون
هستی لیلی کجاست مجنون آه بر آورد و گفت که از عشق لیلی سر
تا پای لیلی گرفت وجود من و وجود او از غایت محبت و عشق

مختصر و عشق

واحد گشته و صورت من از من محو شده چون آن شخص سخن مجنون

بشنید متعجب و حیران بماند ای عزیز عاشق و طالب صادق از غایت

وجد و محبت در عین معشوق میگردد و از نهایت فراق بجمال رویت

معشوق از هوش خود میرود ای عزیز پایهٔ فقیر بس بلند ست که آنجا بهوش

رسیدن نتواند ای عزیز اگر میتوانی ذرهٔ عشق و محبت الٰهی حاصل کنی

یعنی دایم الحال عند الوصال پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً

قیاماً و قعوداً پیوسته بجذبهٔ اصلاح باطنی در سلک محبت الٰهی باش ای عزیز

طالب صادق را باید که مسافرت علم ظاهری را ترک کند و هیچ هوای

بسوی سیر بلاد و اوطان از دل برکند چونکه از مسافرت خطرات

نفسانی و شیطانی بسیار حاصل میشود و پریشانی غایت روی مینماید

بلکه از نهایت تشویش سفر نسیان و سهو بر خاطر سالک می افزاید

و پاسبانی

و پاسبانی دل بکار راست نمی آید یعنی دل بسوی غیر میرود و در محبت

خدای عز و جل خلل میشود که اَلسَّفَرُ مِنَ السَّقَرِ وَلَوْ كَانَ

مِیلًا از ینجاست ای عزیز نقل ست که چون حضرت شیخ فرید شکر

گنج مسعود سلیمان چشتی بصحبت حضرت شیخ قطب الاقطاب قطب

العالم خواجه قطب الدین اوشی چشتی پیوسته اند و در تلقین جذبهٔ

ایشان در آمدند بندگی حضرت شیخ قطب الاقطاب قطب العلم

فرمودند که ای برادرم فرمان طالب مسافرهٔ علم ظاهری بسیار کردی

اما درین مسافرهٔ علم ظاهری بسیار کردی اما درین مسافرهٔ هیچ حاصل

نیست الحال دل خود را از هوس مسافرت خالی کن و گوشه گرفته

پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً پیوسته با عشق و محبت

الٰهی باش تا حصول هر دو جهان در دست تو آید ای عزیز سوختن

در راه حق بگذشتن جهان وبگذشتن خویش حاصل نمیشود وبه بسیار
نان دادن وپوشیدن جبه درویش بمعرفت حق تعالی در نمی آید
بلکه عشق ومعرفت من از راه دل میکشاید پس که دل را همیشه در دنیا
راه عشق دارد وبتربیت مرشد کامل نگذارد ای عزیز کار بدست
بلکه وآسان نیست بسیار مشکل است که دم از ذکر او خالی نزد وهرگز
سالک قدم از راه ذکر بغفلت نبرد ای برادر عزیز بشنو از دل کوشش بعف
لباس فقر حقیقی بپوش ودر مساوات باطنی کوشش تا آنکه آتش عشق بر تو
آرد جوش بجنید آنکه یکبار از سر پوش یعنی بهوش کوش شعر
عشق ورزیدن نه کاری هر کس است عاشقی کاری بغایت مشکل است

باب پنجم در بیان جذبه حق تعالی وفضیلت سالک مجذوب بر مجذوب

فقط بدانکه جذبه بک الله الا عشق وثبتک علی محبته که جذبه آنست که

بکشد

بکشد دل سالک بجانب حق تعالی کوشش دارد وحاصل معنی جذبه کشش است
والجا مراد از وجذبه حق تعالی است یعنی کوشش کردن حق تعالی مر بنده خود را بسوی
خویش بیت اگر از جانب معشوق کوششی نباشد کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد
ای عزیز جذبه بر دو نوع است یکی جذبه بواسطه دوم جذبه بی واسطه
جذبه بواسطه آنست که حق تعالی چون میخواهد که بنده را به عشق ومحبت
خود مبتلا میکند ودر دل آتش سوز اندازد واورا چندان بیقراری میدهد تا
که او در پی تفحص مرشد کامل میشود ومرشد کامل اورا بهم میرسد پس
بترتیب او در پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلا ونهارا پیوسته بجذبه
اصلاح باطنی بجای میرسد ودر تجلی جمال الله بر وکشف میشود باستکمال
جذبه خویش دیگرانرا هم ارشاد میتواند چنانکه حضرت موسی علیه السلام
در ابتدا حال بجذبه خویش مردمانرا ارشاد میکردند وهریکی را تلقین فی نمودند

باین هیچ کس تاثیر نمیکرد و هیچکس باستقامت نمیرسید چون از جانب
حق سبحانه و تعالی حکم شد که ای موسی هنوز حال جذبه تو در ابتداست
یعنی بکمال نارسیده است بکامل پیوسته شوی و چند روز در [صحبت او بوده] در ترتیب او
جذبه خود را بکمال نمای آنگاه مردم را ارشاد کنی و باستقامت رسانیدن
توانی حضرت موسی علیه السلام گفت که یا الهی مرشد کامل را کجا یابم و کجا جویم
حکم حضرت عز و جل و اعلا شانه چنان شد که ای موسی حضرت خواجه خضر علیه السلام
بجذبه استقامت رسیده است و نصیب تو بدو است یعنی پیش او برو و با او تلقین شو
حضرت موسی علیه السلام در پی خواجه خضر شد بایشان ملاقات کردند و صحبت
ایشان اختیار کردند و در ترتیب جذبه ایشان در آمد یعنی حضرت موسی ع م
پیش از صحبت خواجه خضر علیه السلام بوقت سحر صد بار ذکر لا اله الا الله میکردند
چون در ترتیب حضرت خواجه خضر در آمد حضرت خواجه خضر ع م ایشان را تلقین جذبه

اصلاح

اصلاح [باطنیه] پاسبانی دل بذکر اسم ذات خفیا لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً
پیوسته بسکر [تحت] الهی فرمودند و بعد از چند روز خبر بایشان تا باستقامت
رسانند و برای ارشاد کردن دیگران اذن دادند چون حضرت
موسی علیه السلام کامل الحال گشتند حضرت خواجه خضر علیه السلام فرمودند
که ای موسی برو خلق الله را هدایت کن آنگاه حضرت موسی برو حکم
خواجه خضر علیه السلام مردمان را تلقین کردن گرفتند و هر یک را بجذبه
حق استقامت میرسانیدند ای عزیز این جذبه حق که سلوک بواسطه
ترتیب مرشد کامل باستقامت میرسد اکثر الاوقات بسوی خلق
و صاحب این جذبه را مجذوب سالک میگویند خواه سالک مجذوب
بگویند اما اصل جذبه حق تقدیم دارد تا آنکه جذبه از وی جانب نباشد
کس در سلوک آمدن نتواند و اسم منزل نداند ای برادر [ای از خدا] تا آنکه هر

حق تعالی از ایشان کرده نشود و هیچکس از ایشان براه حق نرود کما قال الله تعالی ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم و جذبه بی واسطه آنست که یک یک

از بندگان خدا تعالی بسوی خود را می کشد و او را حاجت تلقین مرشد کامل نمی اندازد و از خود بی خبر و از خدای با خبر می باشد نه از ایشان کامل تلقین یافته اند و نه از وکس تلقین یابند و صاحب این جذبه را مجذوب فقط میگویند ای عزیز درمیان مشایخ اولیاء کبار عاشقان حضرت و واصلان

فصل حق سبحانه و تعالی چنانست که مجذوب سالک را چنان میدهند بر مجذوب فقط زیرانکه از مجذوب سالک اکثر الناس صراط المستقیم یافتند و خود با خدا رسیده و دیگران از هم با خدای میرسانند چنانکه حضرت قطب الاقطاب قطب العالم خواجه معین الدین حسن سنجاری چشتی قدس الله سره در ملفوظ خود آورده

اند که چون

اند که چون من با پیر خود حضرت خواجه عثمان هارون مشرف شدم و مرید او گشتم حضرت پیر خواجه عثمان هارونی دست فقیر معین الدین گرفته روی بسوی آسمان کرده فرمودند که ای معین الدین ترا بخدا رسانیدیم پس بعظمت طفیل فرموده ایشان نظر فقیر معین الدین در همون ساعت از عرش تحت الثری افتاد پس فقیر معین الدین را بدست مبارک خویش گرفته زیر ناودان کعبه نهادند و فرمودند که ای او از حق تعالی از اینجا خواهد آمد که معین الدین را قبول کردم پس من هم ترا قبول دارم هاتف آواز داد که معین الدین را قبول کردم بنده کی حضرت خواجه عثمان هارونی دست فقیر معین الدین گرفته خوشحال برگشتند و جذبه اصلاح باطن پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً چه در خوردن وچه در خفتن وچه در حجره نشستن وچه در صحرا رفتن یعنی در جمیع احوال

بودن پیوسته بکارهای الهی جل و اعلا فزودند فقیر معین الدین بیست یکسال خدمت
خواجه عثمان هارونی کردم و بندگی حضرت پیر دستگیر چون از ملک عرب
سفر کرده در شهر دهلی آمدند دعشره ذو الحجه در مسجد معتکف شدند سلطان
شمس الدین بادشاه دهلی آمده مرید شد و سلطنت خود را گذاشته سال بر حکم حضرت
خواجه عثمان هارونی ترک کرده داد و تلقین پیشانی دل بذکر اسم ذات
لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً پیوسته بجذبه عشق و محبت الهی عز و جل رفته و در
حجره نشسته و حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی خود بمکه شریف متوجه شد
و فقیر معین الدین را فرمودند که تو در پرورش سلطان شمس الدین باش
که در جذبه خود استقامت گیرد و بکشف و کرامات رسد بعده تو در اجمیر تکیه
خود خواجگی کرد چون برادرم شمس الدین بجذبه اصلاح باطنی استقامت رسید
و بکشف و کرامات پیوست فقیر معین الدین بر حکم پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان

هارونی

هارونی در اجمیر مقام گرفت ای عزیز برو نسخه معتبر که حضرت قطب العالم خواجه
معین الدین سنجری چشتی قدس الله سره العزیز در شهر اجمیر است
نقل است که چون حضرت قطب العالم خواجه معین الدین حسن سنجری
چشتی از دار الفنا بدار البقا رحلت فرمودند در پیشانی مبارک ایشان
برقوم ظاهر شد که حبیب الله مات فی حبیب الله واحضار
مجلس این را خواندند و همه در تعجب و تحیر شدند ای عزیز این چنین اولیاء
کبار و خلفاء ایشان خود هم در عشق و محبت الهی جل و اعلا شانه مرده اند
و دیگر انبیا هم در راه عشق و محبت بوده اند ای عزیز بلکه بعد از وفات خود هم
ایشان تصرف دارند و هر وقت حاضر و ناظر اند اگر چه علمای ظاهری درین
مسئله اختلاف دارند اما حقیقت ایشان هم خبر ندارند که بعد از وفات
اولیاء کبار تصرف ولایت ایشان باقی می باشند چنانکه حدیث نبوی علیه السلام است

كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون واكثر مردم تجربها كرده
اند وتصرف وكرامات ایشان را بعد از وفات ایشان دیده اند چنانكه میان مهتر
درویش بود بیست سال در اجمیر خدمت روضه متبركه حضرت پیر قطب الاولیا
قطب العالم حضرت خواجه معین الدین چشتی (سنجری رحمه) كرده اند وجاروبی داده اند بعد از
بیستم سال آواز از روضه متبركه قطب الاقطاب قطب العالم آمد كه ای مهتر
ترا كار كرد دادیم برو تصرف ولایت (انجام) بتو بخشیدیم میان مهتر كار كردن نداند
ولكیه گرفتند و روضه متبركه میان مهتر در كار كردانید بطفیل قطب الاولیا
در سر لمحات (كردند) غلغله او شان است الحال درین زمانه شخص كوئی بود دوازده
كوش خود بریده بدربار روضه متبركه قطب الاقطاب قطب العالم خواجه
معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز نهاده وگفت كه بوجه حضرت خواجه
بستم پانزده سال بخدمت روضه متبركه حضرت خواجه در اجمیر مانده است واكثر
اوقات

اوقات سر خود را زیر ناوه دان روضه متبركه می نهاده بعد از مدت
پانزده هم سال آواز از روضه متبركه حضرت خواجه آمد كه كوئی ترا
ولایت كوته ای اسم وتن بتو دادیم وتصرف آنجا بتو بخشیدیم درین
زمانه آن شخص حیات است شاه غازی كوئی میگویند وولایت كوته بدانجه
باو تعلق دارد به طفیل آنحضرت خواجه در آن ولایت تصرف وغلغله او ست
ای عزیز از روضه متبركه حضرت قطب الاقطاب قطب العالم خواجه
معین الدین اكثر مردمان بنعمت جاودانی رسیدند وبكشف وكرامات
پیوسته اند ای عزیز قطب العالم حضرت قطب الاقطاب خواجه معین
الدین حسن بخاری چشتی بعد از وفات بسیار ظاهر گشته آنها بجهت
رساله نوشته نوشته نشده اند ای عزیز مجذوب فقط ساعت
گذشتند وبعضی روشن ضمیر میباشد چنانكه شیخ علاء الدین مجذوب

ثاني دلال مهتة وسلطان حميد وغيرهم اما ازيشان كس طريق عشق

الله تعالي حاصل كردن نمي تواند اي عزيز تراهم حق سبحانه وتعالي اين

نعمت داده است كه تو اگر دل خودرا صاف كني پس اسرار حقاني را به بيني و

كويي اي عزيز اظهار اسرار مجذوبان فقط روز وشب ترا ازيشان

كاه كاهي وايشانرا همين طور ترا بر فتن راي يعني خبر از صحبت مرشد كامل

جذبه عشق ومحبت الهي حاصل نميشود وبي قصد وبي مشقت راه عشق اونمي كشايد

بيت تا آئينه دل را تو صفائي نرساني ٭ هرگز نشود ظاهر اسرار حقاني

باب ششم در بيان سخاوت كردن ودل وجان در راه خداتعالي ساختن

براي خدمت مرشد كامل وبر گفته او عمل كردن وبا او مرابطه داشتن بدان

اَرْشَدَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِرْشَادًا عَظِيمًا اي عزيز من بدانكه روزي

حضرت محمد رسول الله عليه الصلوة والسلام با اصحاب خود نشسته بود

ودرباب

ودرباب سخاوة اين حديث فرمودند اَلسَّخِيُّ حَبِيبُ اللّٰهِ وَلَوْ

كَانَ فَاسِقًا ٭ وَالْبَخِيلُ عَدُوُّ اللّٰهِ وَلَوْ كَانَ زَاهِدًا ٭

يعني سخي دوست خداتعالي است اگرچه فاسق باشد وبخيل دشمن خدا

تعالي است اگرچه زاهد باشد چون جميع اصحاب اين حديث را شنيدند

واكثر درميان ايشان اغنيا بودند وگفتند كه يا رسول الله چيست

آن سخاوت كه بدان دوست خداتعالي باشيم وبغير سخاوت بخيل و

دشمن او مي باشيم حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وسلم فرمودند كه يا

اصحاب آن چيز است كه در دنيا بسيار عزيز ومكرم ترا او چيز نيست واو

بسيار دوست ميداريد شما پس يكي از اصحاب در آن مجلس برخواست

وگفت كه يا رسول الله من زر نقد بسيار دوست ميدارم اگر حكم شود در

خداتعالي سخاوت كنم رسول عليه السلام هيچ جواب نفرمودند وشخصي

دیگر بر خواست و گفت که یا رسول الله من کنیزکانرا و غلامانرا دوست میدارم
اگر حکم شود در راه خدا تعالی سخاوت کنم این را هم جواب نداد اصحاب حیران بجا
ماندند بعد از آن حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا اصحاب
من آن چیز دوست میگویم که ازین چیزها که شما دارید و از شما برتر است و
این چیزها از علین او خوشتر است یعنی آن چیز دل و جان است که چند روز
درین عالم مهمان است اصحاب گفتند که یا رسول الله دل و جانرا چگونه در
راه خدا تعالی سخاوت کنیم حضرت فرمود که یا اصحاب دل خود را خالی کنید
از غم و الم غیر خدای یعنی از امور دنیا و عقبی دل و جانرا در ذکر و فکر همیشه
حق بپا بسپارید دل بذکر اسم ذات دائم الحال عند الوصال لیلاً و نهاراً قیاماً
و قعوداً پیوسته بجذبه عشق و محبت با خدا تعالی جل و اعلی در زیدن است
یعنی هیچ دم از ذکر خدا تعالی خالی مگذارید و شکر خود در صفت مخلوقات او

دارید

دارید یعنی هر شی را مظهر او بدانید و بنور وحدت او بر نسبت ببینید و خود را
در میان نه بینید اگر شما بر جمال او و کمال او آرزو است و کل اشیا قائم به دوست
یعنی در هر جای همه اوست یا اصحاب علامات خصوصی الهی اس پاسبانی دل بذکر اسم
ذات کردن است و در صنعت او بفکر و هوش بهر حال بودن است یا اصحاب
اگر پاسبانی دل بجذبه عشق و محبت الهی جل و علا مستقیم باشید پس چند
که گاهی از شما بظاهر فسق روی نماید یعنی بگاه نماز روزه و تلاوة قرآن که
عبادات ظاهری است از شما ترک آید یعنی از نوافل نه فرایض و واجبات
پس بجهت پاسبانی دل بذکر اسم ذات خفیا از خدای دور نشوید و از عشق
و دوستی آوردی بخدای تعالی بشتابید یعنی هر که در راه عشق الهی بر پاسبانی دل
بذکر اسم ذات مستقیم رود هر چند که فتور واقع شود در ظاهر عمل او اما از دوستی
خدای دور نشود چون که در باطن انس حق تعالی عز و جل گرفته حب از دل غیر رفته است

و با عشق و محبت الهی پیوسته رباعی همیشه ذات تو پیوسته نور است
چو باطن با خدا وقت حضور است ٭ بر حق در مخفی با دوستی باش ٭
بظاهر گرچه در فسق و فجور است ٭ ای عزیز انفاس که گوهر خود در راه عشق
حق تعالی عز و جل دریغ مدار و دم خود را بغفلت مگذار یعنی هر دم با حق دوستی دار
ای عزیز اگر از پاسبانی دل بخل میکنی هر چند که زاهد تو باشی کمال رسیده باشی
تو از خدای دور مانی چنانکه حضرت رسول الله علیه السلام فرمودند که یا اصحاب
اگر شما از پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً بخل خواهید
کرد یعنی انفاس که گوهر را ضایع میکنند و دم خود را بدست غفلت دهید
شما را نوعی که در زهد چنانکه نماز نفل و روزه نفلی و تلاوت قران یعنی ظاهر
شما آراسته هستید اما دل شما در باطن حق از انس نگرفته و بجذبه اصلاح باطنی
و بذکر محبت الهی نه پیوسته است پس مشابهت بنفاق میشود چنانکه این

بظاهر

بظاهر در عبادات و باطن غافل از و یعنی هر که دم خود را از اسم ذات حق تعالی
خالی میگذارد او دوست خدا نیست اگر چه هر چند زاهد بر پای میدارد رباعی
تا منتظر لقای دوست تو هستم ٭ وز قیل و قال عالم لب خود را بستم ٭
نی زاهدم مکمل نی حافظ قرآنم ٭ من عاشق روی تو ام حیران هستم ٭
یعنی دل خود را در راه خدا عز و جل نثار کنید و هر نفس که گوهر خود را بذکر او برارید
و در فکر او در آئید ای عزیز و دل از درد عشق او دریغ مدارید و جانرا
بجز راه حق تعالی صرف نکنی و بمحتاجان او بخش فرمای پس عوض در
آخرت ثواب یابی ای عزیز وای برادر من اگر دل و جانرا در راه او فدا
کنی و هر دم و قدم بر ذکر و فکر او زنی و پاسبانی دل با استقامت رسانی
و هر وقت به درد فراق حق تعالی ناله آه زنی و گریه و تلخی و گریه الم او یعنی حق
در هر سحر چشم تا که با این حالت در قبر رسی پس روز قیامت عوض این کار

ذات خدا تعالی در یابی چنانکه مشهورست مَن قَتَلْنَاهُ فَاَنَا دِیَتُهُ یعنی کسی را که
بکشم من آنکس را بار دیگر نکشم ای عزیز از سخاوت مال نعمت بهشت
حاصل میشود و از سخاوت دل و جان صاحب بهشت حاصل میشود ای عزیز
می بینی فرق از آسمان تا زمین ست درین هیچ نیست همچنین ست ای عزیز
اگر مال و جان هر دو را سخاوت کنی یعنی مال بفقرا ادا و دهی و جان در عشق
خدای تعالی بازی پس کار مردانگی و نوبت خود بار وی قیامت دهی چنانکه
بندگی حضرت سلطان ابراهیم ابن ادهم بلخی قدس الله سره العزیز که امروز
سر برآنند و اگر مال نداری و شما در عشق حق تعالی بسوزی یا نیز نوبت تا
قیامت باقی ست چنانکه بندگی سلطان الاولیا برهان الاصفیا غوث الارض
والسما حضرت سلطان محی الدین ابو محمد عبد القادر گیلانی قدس الله سره
العزیز که امروز سر برآورده است ای عزیز اگر خواهی که محبت حق تعالی

تعالی حاصل

تعالی حاصل کنی و در معرفت او قدم زنی پس طلب مرشد کامل را بجوئی
و حال حقیقت خویش با او بگوئی زیرا که مرشد کامل بمنزله طبیب حاذق است
و حکیم صادق تا درد ترا دوای بکند و بر ریش مرهم زند و سقیم را بصحت رساند
ای عزیز مرشدان کامل درین زمانه بسیار مختفی شده اند و لباس ظاهری را
بر گرفته اند که ایشان را خلق الله تعالی کم می شناسد کمتر میدانند و شناختن و یافتن
ایشان را فعل مشکل ست ای عزیز مرشد کامل آنست که پاسبانی دل بذکر اسم ذات
لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً اکلاً و شرباً پیوسته بسکر عشق و محبت الهی دارد
و بجذبه اصلاح باطنی بمقام محو بکشف و کرامات رسیده باشد و علامت آنست
که بغلبه سکر محبت خدا تعالی و جذبه حق ترک ظاهر عبادات نوافل بود چنانکه
صلوة و صوم نوافل و تسبیح و تهلیل و ادعیه و اذکار جهر و دعوت اسما
ای عزیز مرشد کامل باین عبادات ظاهری مقید ظاهر نمی باشد یعنی کار بار

ایشان با آئینه دل ست که شمشیر توجه بدل درست باشد خدا میباشد چنانکه بندگی
حضرت خواجه عبد الله انصاری رحمة الله علیه فرموده اند که نماز گذاردن
بسیار کار زنان ست و روزه داشتن صرفه نان ست و دل بدست آوردن
کار مردان ست ای عزیز مراد از دل بدست آوردن آنست که پاسبانی
دل بذکر اسم ذات روز و شب بکند و دل بصفا رساند ای عزیز دل مثل
آئینه ست چنانکه آئینه را صاف کرده در دست میگیرد و عکس هر شی را در وی
بیند همچنان دل را اسم الله که بصفای رساند و قدر این را بداند پس همیشه در دل
آئینه جمال حضرت و صفت کمال نامتناهی مطالعه کند و هر وقت خدا تعالی را دم
زند و در سر الله تعالی نهانی محرم راز باشد ای عزیز مراد از نماز گذاردن کار
زنان آنست که نماز مقید بقیام و قعود و رکوع و سجود ست هر کس میتواند
کردن یعنی امر عام نماز سهل ست و روزه نیز برین قیاس ست اما دل را بدست

آوردن

آوردن یعنی پاسبانی او را صفا دادن کار عوام و خواص نیست بلکه کار
اخص الخواص ست چونکه دل را بذکر اسم ذات در قید پاسبانی آوردن
در تمام روز و شب مشکل کارست و از همه یعنی در قیدهای پریشانی بر
گذشتن و بمحبت حق تعالی دل بستن خیلی دشوارست که از دست همه کس
نمی آید و طالع هر کس برین نمیکشاید ای عزیز دل آدمی جام جهان نماست
اگر همه ترک کنی برای او رواست چونکه در اصل آئینه جمال خدای ذات است
بشنو بیت دل چو آئینه صاف ست گر بدست آری ÷ تا ابد نور احد بانوار بینی
ای عزیز مرشد کامل از جهت پاسبانی دل بذکر اسم ذات بهیچ چیز
غیر الفرایض مقید نمیشود از غایت سکر محبت الهی جل شانه از عالم
وی گردانیده ست و در عالم محو در آمده ست و در تحسین و تصبیح چنین
بر گذشتن بلکه تعلق هر دو عالم از دل ست یعنی ایشان را نه غم از دوزخ

ونه شادی بهشت است وخوشحالی از حسن دارند ونه کدورت از زشت
احوال دنیوی در نظر ایشان بمثل سنگ خاره وخشت ای عزیز هر درویش
راکه بنوافل وتلاوت وتسبیح ووظیفه ادعیه ودعوة اسماء ودرس علم
ظاهری یعنی بااین چیزها تقیید میکنی پس او را مرشد کامل مقید آرد امید راه عشق نیابی
از و مدار چراکه امر تربیت مرشد اولیاء کامل سرایت جذبه عشق و محبت
الهی جل شانه از بیار پاسبانی دل بذکر الهام خفیات بخشیده است وهمراه
مرشد کامل خویش بمقام اَنَا عِنْدَ المُنْکَسِرَةِ القُلُوبِ رسیده است
وحقیقت اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی هی بالجزم ندیده است ای عزیز
مقام انا عند المنکسرة القلوب بسیار بزرگ است واز همه مقامهای عالی وبرتر است
چونکه این قول خدای تعالی است انا عند المنکسرة القلوب یعنی من نزدیک شکسته
دل میباشم ومراد از شکسته دل غریب ومسکنت نیست چنانکه بعضی مردم نرم

دل ومهربانی

دل ومهربانی وچشم ترمیباشد وامروز مردم هر کرا باین حالت مذکور
می بینند شکسته دل میگویند اما اینچنین نیست بلکه معنی شکسته دل
آنست که محبت هر دو عالم را از دل شکسته باشد وبمحبت خدای تعالی
بسته است یعنی همیشه بپاسبانی دل بذکر اسم ذات پیوسته بعشق الهی
جل شانه بودن چنانکه خدای عز وجل فرموده است که اَنَا جَلِیسُ
عِنْدَ الذَّاکِرِینَ این قول موید مرقوم دل راست ومعنی دیگر
شکسته دل آنست که اصل دل بصورت مثل شکوفه گل است که صبح
ترتیب مرشد کامل نرسیده است وباد شوق وذوق جذبة من الله
میشود واگر باد صبح پاسبانی دل بذکر اسم ذات پیوسته بجذبه الله
باطنی لیلاً ونهاراً قیاماً وقعوداً ابداً میرسد پس آن شکوفه دل شکفته
میشود وبرگهای جمال الله واسرار الله از آن دل گل بیکدیگر اظهار شده

تجلی میکند و از شکافتن آن دل گل او در هر دو عالم خوشبوی و
معطر میشود و در هر دو جهان عزیز مینماید پس صورت اول که مثل شکوفه
و شکفته بصورت ثانی مثل گل بر آمد و بآن واسطه شکفته دل میگویند
و آن زمان قلب المؤمن عرش الله تعالی و کعبة الله می نامند و جمال الله بالوان
مختلف و مطالعه میکنند ای عزیز هر کرا حالات دل حاصل میشود هرگز
بجز خود بخلق نمینماید بلکه از عجز خبر دارد نه از عزت یعنی همیشه بوسیله
بجذبه حق تعالی اصلاح باطنی بپاسبانی دل بذکر اسم ذات در مقام
عشق میباشند بلکه از غلبه سکر عشق و محبت الهی جل شانه از خلق
الله متکبر بزو و صحراهای و بادیه را اختیار میکنند یا خلوت حجره میگیرند ای
عزیز پیش ایشان خانه و مذهب برابر است و مسجد مکلف و بازارها مساوی و لیکن
و بادیه پر خار و باغ و گلزار ای عزیز آنکه نیکی عجز و عزت خود بخلق منظور

وجامه

وجامه درویشان می پوشیده و درد و لکان و باز اشاره آرایند ای برادرم
ایشان صاحب فکر اند نه صاحب درد و ذکر اند معراج خود فروشان الکوی ...
بیت
... و بجای تسبیح مسواک
آسمان روز مره قیمت انگشته جمع اول ... دار و تن راجاکه جاکه
... را چه باک ... ای عزیز هر که
... شد ای عزیز بیخ وقت
... یا بکبیر بزرگ و خود را
... بذکر اسم ذات لیلاً
... ریت و لبیار نوافل
... و خوراندن و جرسها
... زهره فهم دارد در عشق درو

در چادر
چادر ۴
۱
چادر بابت انگشته ۱۰
چادر بابت انگشته ۱۳
چادر بابت انگشته ۳
در چادر بابت انگشته ۲
چادر بابت انگشته ۱۱
چادر بابت انگشته ۱۱
چادر بابت انگشته
عص وصول علی
کار ... بابت انگشته
بابت انگشته ۲
بابت انگشته

درس ... ۵

تجلی میکند و از شکافتن آن دل کل او در هر دو عالم خوشبوی و
معطر میشود و در هر دو جهان عزیز مینماید پس صورت اول که مثل شکوفه
وشکسته بصورت ثانی ... [illegible]
و آخر مان قلب الم [illegible]
مختلف و مطالع [illegible]
بجز خود بخلق نمینماید [illegible]
بجذبه حق تعالی ا [illegible]
عشق میباشند بلکه [illegible]
الله میکبر یزد و صحراهای [illegible]
عزیز لیکن ایشان خانه [illegible]
و بادیه پر خار و باغ و کلا [illegible]

جمع از کرآمیر بخش
شیر خان عبقا
کبیر بخش
۳۴۲ انکشتر

جمع از کیسه بخش

ار ابه انکشته
جاندقان

و جامه درویشان می پوشیده و در دوکان و بازار می آرایند ای برادر
ایشان صاحب فکر اند نه صاحب درد و مکر اند معراج خود فروشان از الگوی
فروشان ... بیت چه قید جبه هیچ در رو بجان تسبیح مسواک
اگر عاشق صادق هستی از همه چیز بگسل مساک نفس سوخته دار و تن را جا که جاکر
بیت چو در باطن نباشد تسبیح حق پیش خلق گر تسبیح کنی ترا چه باک ای عزیز هر که
ظاهر آرای مقید شد هر که آراسته باطن او ز مهر شد ای عزیز پنج وقت
نماز فریضه بجا آر و صوم رمضان بجا آر ساده کی با تکبیر بذر کرده خود را
آراسته بگذار و در هر دم و هر قدم پاسبانی دل بذکر اسم ذات لیلاً
و نهاراً قایم دار ای عزیز روز آینده کار بازار نیست و لیکن نوافل
اطاکردن آنکس است که زهر عادت و خوردن و خورانیدن و حرسها
دو کان دار نیست ای عزیز من آنکس را میگویم که زهره فهم دارد در عشق درو

اورا که همیشه در پی جهل و خواریست ای عزیز مرشدان او گیا کمل هرگز
معتقد نمیشود بچیزهای چنین خصوصا باین اشیاء مذکور تخصیص ای عزیز مرشد پیدا
شود و اعتقاد تو بروز زیادت رود پس بگفته او عمل بکن هرچه او فرماید
و نا فرموده فتح نماید ای عزیز من مرشد کامل نماز روزه فرض فریضه ترک نماید
گفته بیقین دارد و اعتقاد خویش مگذار اگر کلام قبیح ظاهر نمایی از زبان
ایشان صادر شود پس روی خود از ایشان ترش مدار ای برادر اکثر مرشدان
کامل برای تجربه اعتقاد طالبان و مریدان چیزها کرده اند که در فهم نمیگنجد و از
مفتاح عقل قفل او نمیگشاید چنانکه حضرت سلطان ابراهیم ابن ادهم بلخی
چون بخدمت حضرت خواجه فضیل ابن عیاض حاضر شد فرمودند که ای
ابراهیم از بادیه چوب خشک بریده پشواره کرده بر سر خود برای گردن کب
زده باشی آورده باش پیش بنده کی حضرت سلطان ابراهیم ابن ادهم بلخی بجهت اعتقاد خویش

چه

هیچ عذر نیاورد ایشان همون طور کردند باوجود که بادشاه بلخ بود اما
بغلبه عشق رسیده بود و دیگر چنانکه حضرت شیخ ابو بکر شبلی وزیر خلیفه
و در شهر خود فرمانرواییها میکرد و همدران شهر خواجه جنید بغدادی
نیز بود بعد از مدتی حضرت خواجه ابو بکر شبلی بر خواجه جنید بغدادی
آمد و گفت من میخواهم که بر تو مرید شوم و خلافت گیرم خواجه جنید بغدادی
رحمة الله علیه فرمودند که تو وزیر خلیفه این شهر فرمانرواییها کردی هرچه ترا
بفرمایم از آن توانی کرد خواجه ابو بکر شبلی گفت که هرچه بر من فرمان شود
بکنم باز خواجه جنید گفت که تو نتوانی کرد خواجه ابو بکر شبلی هر بار قبول میکرد که
هرچه بفرمایی بکنم بعده خواجه جنید گفت که سر آن تراشیدن و ژنده پوشیدن است
توانی کرد گفت آری بکنم در حال خواجه شبلی فرمان وحی کردن ترک کرد و خواجه جنید
چون اعتقاد ایشان غالب دید سر تراشیدن و ژنده پوشیدن گرفت و گفت

[illegible]

که ای شبلی سفال بر دست گیر و هر جا که فرمایی گردی خلق ترا جگر داشته
اند بر و اینجا گریه کن تا که ترا مردم از جمله عاقلان ندانند مثنوی

ای عقل بخشید لب به بستیم ای عقل نمی خرید دیوانه شدیم

عقل مردیست خواجگی آموز عشق دردیست پادشاهی سوز

عشق را جان بو العجب داند زانکه تفصیل شهد لب داند

ای عزیز ابوبکر شبلی عاشق صادق بود گفته ایشان را قبول کرد و سفال
در دست کرده پیش هر کس گریه کردن گرفت اول زر میدادی و کیسه
نقره میداد همچنین تا چند گاه هر کس چیزی میداد بعده هیچکس نمیدادند
و منسوب بشیوه دیوانگی کردند و خواجه شبلی چیزی که یافت پیش خواجه جنید
می آورد و میداد و چون روزی که چیزی نیافت پیش خواجه جنید آمد و چون
خواجه سفال ایشان را خالی دید گفتند که امروز سفال تو خالی است خواجه شبلی گفت کرام

حال را

حال را هیچ کس نمی خرید بعده حضرت خواجه جنید گفت که تا اینجا کار من اکنون
خواست حق است بعده ایشان را شغل فرمودند ای عزیز من درین تجربه کردن ایشان را
دو چیز حاصل میشود یکی اعتقاد کامل ظاهر میگردد و دیگر نفس بت پرست
شکسته میشود چنانکه روزی حضرت بایزید بسطامی از بادیه در شهر در آمدند
خلق الله برای قدم بوسی ایشان غلو کرد حتی هر جا که ایشان بازار سیر
میکردند و می گشتند خلق الله دنبال ایشان را نمیگذاشتند و در عقب وی
میگشتند حتی که بزرگوار عاجز شد و دید که نفس من باد میگیرد و متکبر و کاهل میگردد
ماه رمضان بود این بزرگوار از دوکان طباق نان خرید و در همانجا خوردن
گرفت خلق تعجب کردند و حیران ماندند که اینچنین بزرگوار در ماه رمضان
صوم فرض بی عذر بجهت سفر این می خورد و با یکس چه اعتقاد میباید کرد خلق الله
برگشتند و دنبالش بگذاشتند و بزرگوار خلاص یافت باز بطرف بادیه رفت

شخصی پرسید که یا بایزید این چه سر بود که روزه فرض را در ماه رمضان خوردی
گفت که بر من خلق الله بسیار غلو کرده بودند و دنبال من نمیگذاشتند و بر من اعتقاد
داشت پس نفس من کافر شدن گرفت از دست ایشان عاجز آمدم چون خلاصی
از ایشان هیچ وجه ندیدم جز این کار چونکه درد و بلا مبتلا شدم یکی نفس کافر
میشود بغلو ایشان و دیگر خوردن روزه ماه رمضان پس اصل یکی از ایشان
خوردن روزه فرض است چونکه از خوردن روزه گناه صادر میشود و از غلول اعتقاد
خلق الله نفس پاک گرفته بخطرات شیطان کافر میگردد نعوذ بالله منها پس عمل
بر حکم حدیث نبی علیه السلام کردم که یکی از دو بلا که اسهل بود اختیار کردم
کما قال النبی علیه السلام مَنِ ابْتَلَی بِبَلَائَیْنِ فَاخْتَارَ اَهْوَنَهُمَا ای عزیز
بدان که از ایشان فعل و یا کلام قبیح نمای میشود او را بر قبیح عمل قیاس
مکن بلکه او در باطن صواب و احسن جلاست ای عزیز من مرید را باید پیروی پیر و

مرشد خود

مرشد خود بکند و بفرموده او عمل آرد چه قولاً و فعلاً و چه قالباً قلباً یعنی سالک را
واجب است که متابعت مرشد خود کردن و مرابطه ظاهری است و مرابطه باطنی
مرابطه ظاهری آنست که بملازمت پیر و مرشد خود حاضر و ناظر باشد و از
صحبت ایشان بنظر کیمیا اثر بر قلب من خراب هر وقت که افتد زود حاصل
شود و آفتاب جهان تاب بذره بغور کرد و بیک محبت الهی جل شانه دایم الحال مکشف
و کرامات رسد و مرابطه باطنی آنست که با طالب صادق چنانچه حضور خود
گفت مرشد نیک و چنان باید که بغایبانه مرشد نیز کرده باشد یعنی که طالب را
فرموده باشد بکند و آنچه نهی کرده است از آن احتراز کند یعنی پاسبانی دل بذکر اسم ذات
لیلاً و نهاراً قیاماً و قعوداً غافل نشود و بر عبادات فضولات ظاهری میل نکند
چنانچه نوافل و تلاوة قرآن و تسبیح و ذکر جهری و اذکار دیگر و ادعیه دعوات اسما
که ایشان همه حجاب راه حق اند شعر حجاب در میان بنده و حق دو نوع کرد ام اینجا محقق

چیزی م

نماز روزه تسبیح تهلیل وذکر خواندن قرآن وآیات مطلق ای عزیز بدانکه روزی
حضرت موسی علیه السلام از ذکر حق غافل شد وچند انفاس بغفلت رفت حق
سبحانه وتعالی برای ان الطریق تعرض کلام فرمود که مَنْ اَعْرَضَ عَنْ
ذِکْرِیْ فَاِنَّ لَهُ مَعِیْشَةً ضَنْکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی
یعنی کسی که اعراض کند از ذکر من پس بتحقیق که مر او را معیشت تنگ است
یعنی تنگ است وحشر کنم من او را در قیامت بصفت نابینا یعنی هر که ما را در دنیا
نشناخت در آخرت نیز خواهد نشناخت ما را حضرت موسی علیه السلام گفت که
یَارَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِیْ اَعْمٰی وَقَدْ کُنْتُ بَصِیْرًا ای پروردگار چرا
حشر کنی تو ما را بصفت اعمی در قیامت وحال آنکه هستم بصیر قَالَ کَذٰلِکَ
حق سبحانه وتعالی گفت که ای موسی همچنین است اَتَتْکَ اٰیٰتُنَا
فَنَسِیْتَهَا وَکَذٰلِکَ الْیَوْمَ تُنْسٰی یعنی آید موسی ترا نشانهای فراموش

اعمی

کینی توان

کینی تو آن نشانهای ما را همچنان فراموش خواهم کرد در روز قیامت یعنی
تو نشانهای من که با نواع خلایق آفریدیم و آسمان و زمین را در صورتی تجمیه
نهادیم و شجرها و حجرها و موجودات غیره تمامی با نوار خورشید کون جلوه دادیم
که در هر جا که هست ما را دانید و در هر مظهر جمال حق می بینید و از پاسبانی دل
بذکر اسم ذات لیلا و نهارا فراموش نکنید اگر فراموش خواهید کرد هر که
در دنیا نامحروم است در آخرت نیز نامحروم باشد بشنو اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْاٰ
خِرَةِ از ینجاست ای برادر بدانکه دنیا جایی زراعت است نه جای فراغت
و مکان محنت است و مشقت نه معیشت و تراست ای عزیز من بدانکه حق سبحا
نه وتعالی هم جایی حاضر و ناظر است تو از وی چرا غافل میشوی و مناسب حال تو نیست که
راه عشق او کو دام است بسوی غیر مروی شعر حاکم زحکم دم نزند گر گواه
حاکم که خود گواه بود فقه مشکل است ای عزیز من هر که ازین جهان بها در گذرد دو سیم

بذکر

عشق و محبت الهی یابانی دل بمعرفت حق اسم ذات لیلاً و نهاراً در جزبۀ
اصلاح باطنی بر ترتیب مرشد کامل استقامت یابد پس دل او بمثل آئینه مصفا
گردد و جمال الله در و مطالعه نماید ای عزیز من هر که باین صفت دل در قبه برآید تجلیات اسرار
باید و الا هزار ابواب حسرت بروکشاید رباعی هر که در دنیا چو بینایان بود
نور حق در چشم او پنهان بود در میان آخرت نیز این صفت
مشغول بینا و اولی جان بود

باب هفتم در بیان بیعت کردن

و موی ستیدن و شجره و کلاه کله دادن و تلقین کردن بدان بارک الله
فی الدارین که طریق بیعت کردن آنست که پیر دست راست مرید نهد کما قال الله
تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم
بعد از دست نهادن بر دست مرید سه بار اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بگوید و سه بار استغفر الله ربی من کل

ذنب

ذنب و اتوب الیه بگوید یعنی مرید نیز بگوید که بیزار شدیم از کفر و از
آنچه در وی بدعت و قبول کردیم دین مسلمانی را و آنچه در وی سنت و بعد ازین
سه بار آمنت بالله تا آخره بخواند و کلمه طیبه نیز بخواند چنانچه پیر تو بگوید آنرا
بخواند و مرید نیز بگوید و بخواند بعد ازان پیر بگوید مرید را که از پیران ما فی
من عهدی ثلاث سه کرت گویند و مرید را باید که نیز جواب بگوید که آری عهد کردیم
بعده سه موی از سه طرف یعنی اول از پیشانی بعده از طرف راست و از طرف
چپ بمقراض قصر کنند بعد ازان کلاه ترکی پیر مرید را بپوشانند و دو رکعت
نفل شکرانه بگذارند و شجره بدهد اگر پیر را خلافت از چارده طرف خانواده
باشد و از هر طرف که مرید باشد ازان طرف شجره بدهد اگر پیر را خلافت از
هر جانب چارده خانواده نباشد پس از هر طرف که خود مرید باشد ازان طرف
او را شجره بدهد و از فرایض و واجب و سنت و حلال و حرام مرید را اسلام

نماید و ذکر اسم ذات پیوسته بجذبه عشق و محبت الهی جل شانه بفرماید

ای برادر سه موی که از سه طرف سر در وقت بیعت بستانند معنی او در صحیح

کتاب نظر نیامده است اما منقول است علی الاجمع که بندگی حضرت شیخ شرف

الدین والدنیا حضرت شیخ یحیی منیری که خطاب ایشان مخدوم عظمت

الله بود در معدن المعانی تصنیف خویش بیان کرده است و معنی هر یک موئی

ادا فرموده اند بدین طریق که سه موی با این معنی می ستانند که در کتابها مسطور است

که حجاب علم سه اند اول خلق که آن حجاب طاعت و عبادت است دوم دنیا

که حجاب عقبی است سیوم عقبی که حجاب مولی هرگاه این سه موی بستانند

اشارت بران قطع حجاب اند یعنی قطع هر موی اشارت بر قطع حجاب است

و بعضی از مشایخ چهار موی بستانند یک موی از پیش پیشانی یکان یکان از چپ

و راست از قفا در آن معنی این باشد که بعضی بزرگان گفته اند که حجابها

[illegible] چهارست

چهار است سه که بالا مذکور شده است یکی نفس است پس قطع هر موی اشارت

و دلالت باشد بر قطع هر حجابی بعد شیخ شرف الدین والدنیا حضرت شیخ

یحیی منیری مخدوم عظمت الله تا و این بوجه دیگر بیان کرده است که معنی این

صحیح بود که عالم بر چهار رکن است پس چهار موی می ستانند از چهار طرف اشارت بر قطع

تعلق چهار رکن است پس قطع هر موی اشارت بر قطع تعلق هر رکن عالم باشد ای عزیز من

در کتاب رکن مشایخ آورده اند که الطرید لا یکون مریدا حتی یاخذ

الشیخ شعره مشایخ البته بنده موی در وقت اشارت میستانند ای عزیز

اصل مقراض از اینجا منقول است که مهتر آدم علیه السلام را هر فرزند که متولد شدی

او را بکسب و کار مشغول میکرد چون چند فرزندان تولد شدند هر یکی را بدانچه لایق وی بود

بکار و کسب می فرمود تا که شیث علیه السلام بزاد و شیث پیغمبر را از ابتدا حال

خلوت محبوب حقیقی بود و مهتر آدم علیه السلام بر تهمل می بود که لایق این کنند

ست که از افرایم هم درین بودند که جبرائیل علیه السلام آمد و گفت که شیث علیه السلام
موفی ست بعد از آن شیث علیه السلام مشغول شد تا چنانکه خلق ایشان را تعلق کردن
باز مهتر جبرائیل علیه السلام آمد و مقراض به شیث پیغمبر داد و گفت هر که خواهد که بتو تعلق
کند این مقراض موی از سر بستاند تا میان تو و میان او تعلق حاصل آید پس اصل قصر موی
از سر موی اینجاست بدان ای عزیز که شجره میدهند مریدان این در کتاب در نظر
می آمده است والله اعلم بالصواب اما تاویل او همچون میتوان کرد که بدین معنی شجره میدهند
تا مریدان اسامیهای پیران خویش یاد دارند همیشه اسامیهای ایشان بخوانند
و بارواح طیبه ایشان فاتحه و درود بگویند و از ایشان طلب امداد بجویند که مهمات
دنیا و مشکلات دین بکشایند از برای تبرک میدهند چون اصل در بیعت کردن
رسول الله علیه السلام خرقه پوشانیدن و صحبت داشتن بود از تاثیر خرقه شریف
و بصحبت عظیم او فی الحال آنکس بدرجه قبول شد افتاد و امر و نهی رسول علیه السلام را

بجای می آورد و ادب خرقه نگاه میداشت اما درین زمانه مریدان صحبت
پیران خود اختیار نمیکنند و گفته ایشان کار امر و نهی ست بجا نمیرسانند
و ادب خرقه نگاه نمیدارند بدان واسطه پیران برای تبرک کلاه و شجره میدهند
مگر کسی را که او خدمت و خلافت اختیار کرده از گفته ایشان بیرون نمیرود
و ادب خرقه را نگاه نمیدارند لهذا اکثر اولیاء الله کبار و عاشقان حضرت
و واصلان حق تعالی خرقه را کم می پوشند بجهت ادب او را پیوسته باید پوشید
او را بکلام غیر ذکر الله نباید پوشید بلکه شربت عشق جذبه یکسانی دل نیز از ذات
باید چشید و خرقه لطف فی کل زمان جدید نقل ست که در آن روزهای که بندگی حضرت
قطب الاقطاب قطب العالم خواجه قطب الدین اوشی چشتی ازین عالم رحلت خواستند
فرمود و جامه های پوشیده بودند و خرقه خلافت از جهت ادب کم پوشیده اند
چون در آن روز که سفر فرمودند اول بخادم خود شیخ بدرالدین غزنوی گفتند که

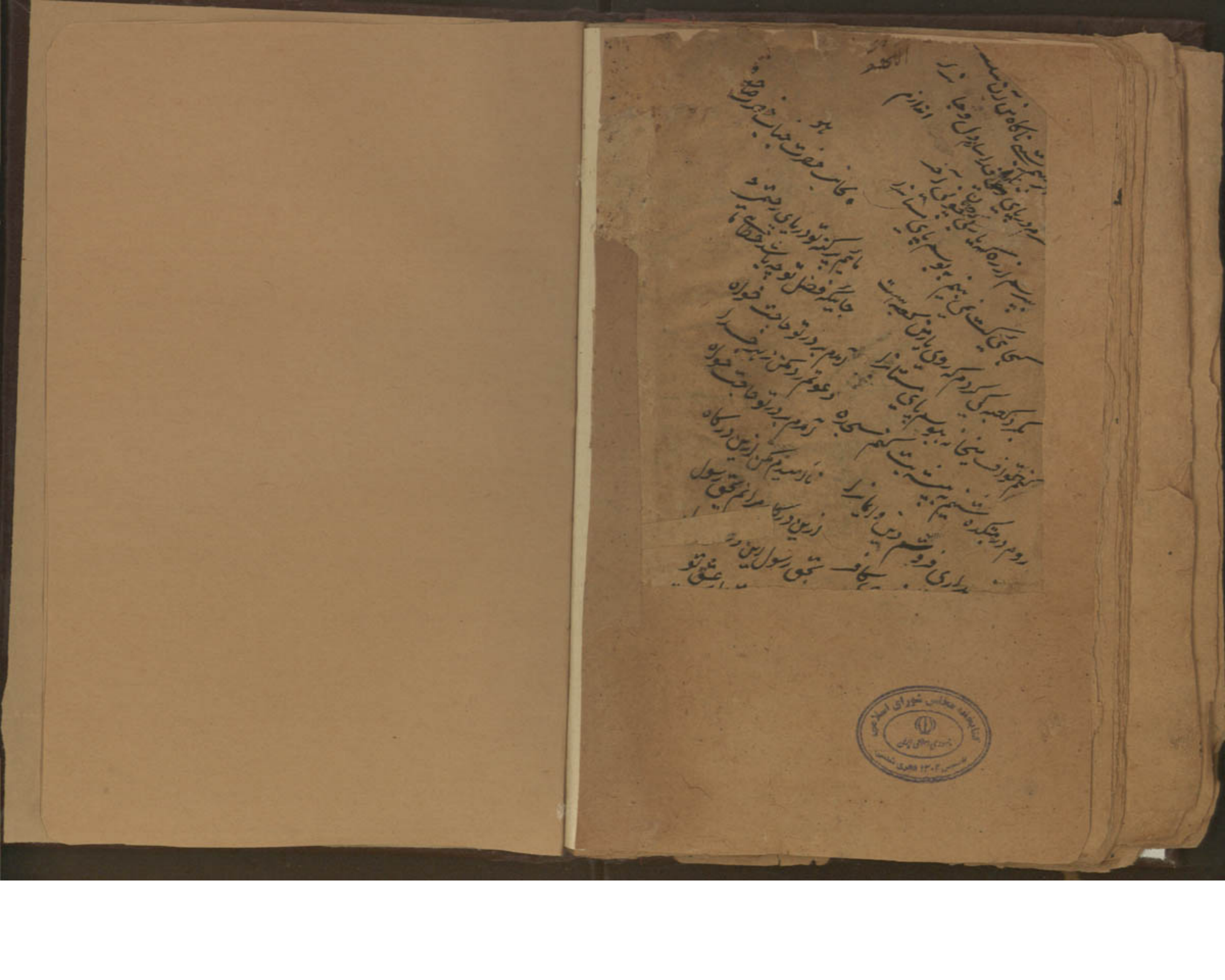
این جامه من دوتا و نعلین چوبین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان جود هلی خواهید
داد و ما او در شهر ما اثبات و لیوم من روز حاضر خواهد شد بعد از رحلت حضرت
قطب العالم بندگی حضرت شیخ فرید شکر گنج در سیوم روز حاضر آمد و حیقریا که مرا او را رایت
شده بود او گرفته باز بولایت خود متوجه شد نه همچنین در وقت رحلت
بندگی حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله سره العزیز بندگی حضرت
خواجه نظام الدین اولیا نیز حاضر نبود اما بعد رحلت برای زیارت
ایشان رفتند ای عزیز رحلت اینچنین بزرگان مثل نقل من دار الی دار است
مثل اموات خلایق عوام الناس نیست کما قال النبی صلعم الا ان اولیاء
الله لا یموتون بل احیاء هم ینقلون من دار الی دار
بدان ای عزیز نقل است از بندگی حضرت خواجه نظام الدین اولیا احمد محمد
بدوانی که چون ایشان بزیارت حضرت خواجه قطب العالم قطب الدین اوشی چشتی

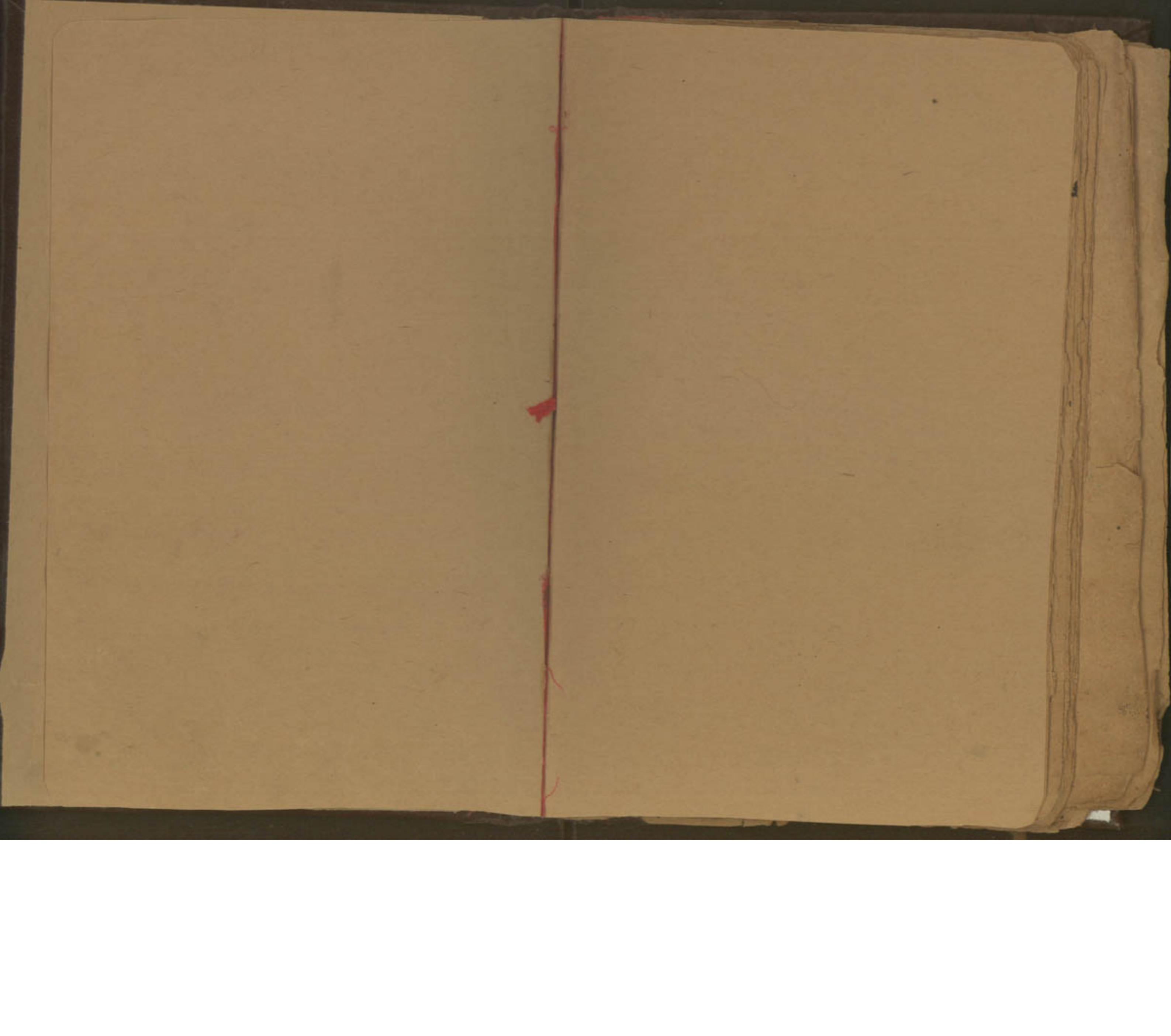
سالی رفتند و نزدیک

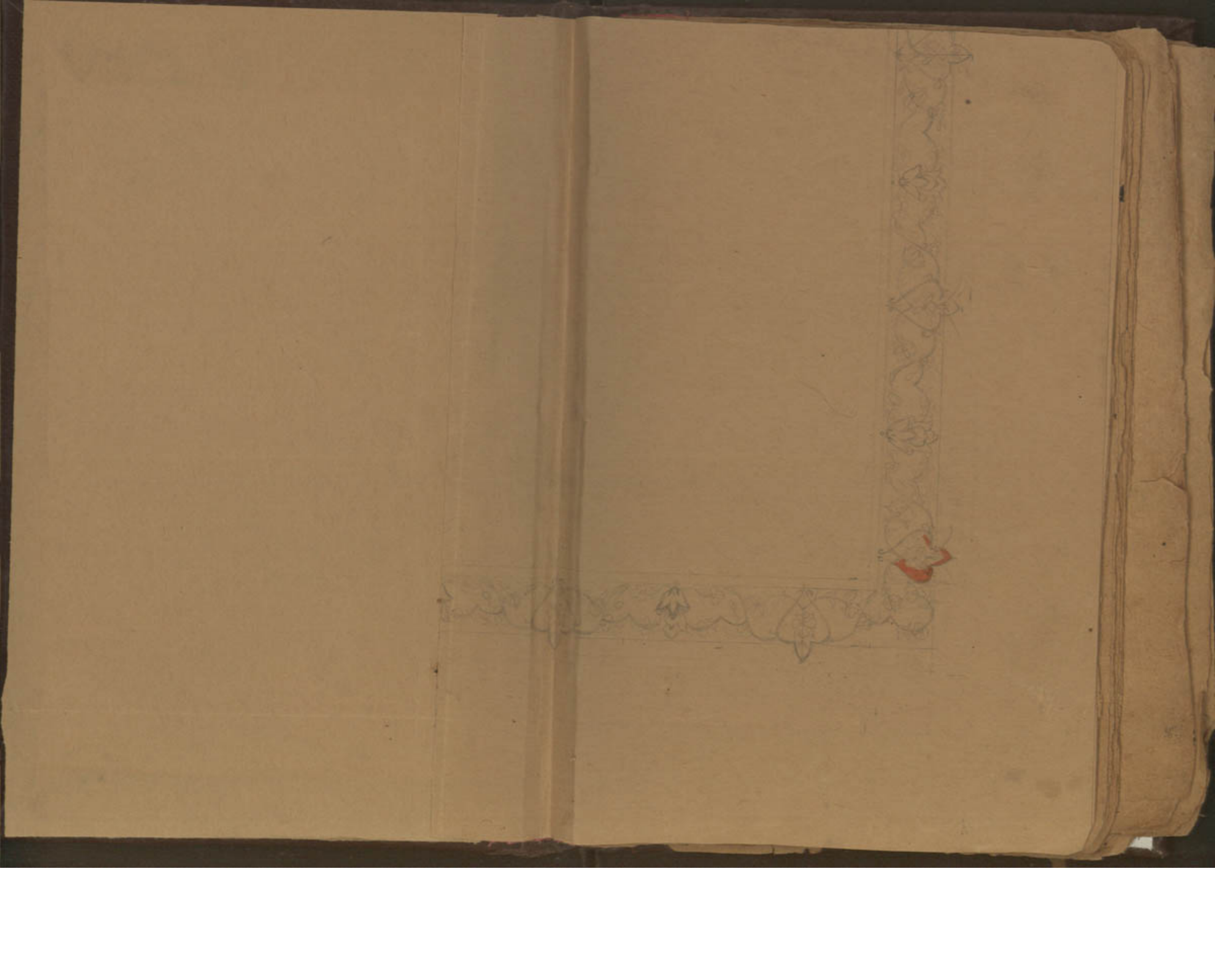
بستر کیند و تصفیه باطن بیار را نیند بعد مرید کنند و ببرکت نظر پاک ایشان او نیز
اهل الله گردد و حجاب انیست پیش دیده او بردارند و مطلوب او نمایند و مقبول حق و مشهور
عالم شود و ازین عالم بفیض الهی عز و جل بردو کارش با تمام رسد بعون الله الولی القدیر
الحکیم

تمام بدوم

تمام رسید رساله جواهر الاسلام من تصنیف سید عبد اللطیف [illegible] کهباری سید بدر الدین ابن حضرت
میر سید جلال المتوکل المتوطن دار الخلافه اکبرآباد مقام ساج حضرت سید جلال طریق یافتن
تمام شد روز پنجشنبه وقت [illegible] تاریخ سیوم ربیع الآخر سنه ۱۲۴۳ هجری [illegible]
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهگارم ۱۲
الهی ببخش این رساله مصنف نویسنده خوانندگان را
الهی به بخشش تو این جمله کار
بمه نیک [illegible]
تم تم تم








آقای سلطانی
۸۶/۴/۲۴